



شماره ۹۳ دوره هشتم
سال چهارم سه شنبه ۱۳۶۶/۱۱/۲
بها ۲۰ ریال

پلنوم ۵۱ ماه ۶۶ کمیته مرکزی حزب توده ایران در فضائی صمیمانه و خلاق برگزار گردید.
ابتدا سرود حزب خوانده شد. سپس به احترام شهدای حزب و جنبش انقلابی کشور و نیز پیش کسوتان جنبش کارگری و کمونیستی که در فاصله دوپلنوم زندگی را بدرود گفتند یک دقیقه سکوت اعلام گردید. آنگاه پلنوم کارش را آغاز کرد.
دستور کار پلنوم عبارت بود از:
- گزارش درباره مسائل حاد جهان و جامعه و فعالیت هیئت سیاسی در فاصله دوپلنوم.
- مسائل سازمانی.

گزارش هیئت سیاسی توسط رفیق علی خاوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران، خوانده شد و پس از بحث و بررسی همه جانبه در کلیت خود به تصویب پلنوم رسید. سپس بر اساس پیشنهادها مطرح شده قطعنامه‌ای توسط کمیته مرکزی تصویب شد. درباره مسائل سازمانی نیز بطور همه جانبه بحث و اظهار نظر شد و پلنوم تصمیمهای لازم را اتخاذ کرد. در پایان انتخابات انجام شد.
از این شماره، "نامه مردم" متن گزارش هیئت سیاسی، قطعنامه و پیامهای مصوبه پلنوم کمیته مرکزی را منتشر می‌کند.

گزارش هیأت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

می‌دهند که از عدم درک آنها از مامیت استراتژی دگرگونسازی سرچشمه می‌گیرد.

دگرگونسازی‌ای که حزب کمونیست اتحاد شوروی ابتکار آن را در دست دارد، جز ادامه منطقی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت نیست. هدف نه رویکردانی از سوسیالیسم، بلکه اجرای بهسازیهای برای ژرفتر ساختن سوسیالیسم است. انقلاب اکثریت چنان جامعه نوینی را بنیان گذارد که در آن به بهره‌کشی انسان از انسان برای همیشه پایان داده شد، در سیاست - حاکمیت زحمتکشان، در اقتصاد - مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و در مناسبات انسانی - روح کار جمعی و همیاری رفیقانه استقرار یافت. استراتژی دگرگونسازی هیچ تغییری در این زمینها، به معنی نفی آنها، بوجود نمی‌آورد. درست برعکس، هدف استراتژی دگرگونسازی شتابان کردن روند پیشرفت جامعه سوسیالیستی است.

دگرگونسازی یعنی تکیه بر نیروی آفرینشگر توده‌ها، رشد همه جانبه دمراسی سوسیالیستی، افزایش مستمر عوامل شتابان سازی رشد اقتصاد ملی، همپیوندی دستاوردهای انقلاب علمی - فنی با اقتصاد برنامه‌ای. دگرگونسازی عبارت است از چرخش قطعی بسوی علم و دانش، برتری رشد اجتماعی، انتقاد و انتقاد از خود سازنده، علنیت و گسترش عدالت اجتماعی. هرگونه بحثی خارج از این چارچوب، درباره آنچه که در اتحاد شوروی می‌گذرد، دگرگون جلوه دادن واقعیت است و هیچ ارتباطی با تصمیمهای رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی ندارد.

پس از گذشت نزدیک به دو سال از آغاز روند دگرگونسازی و شکافتن جنبه‌های گوناگون آن از نظر تئوریک - سیاسی و نیز مشاهده نخستین دستاوردهایش در عمل، بجاست خاطر نشان سازیم که حتی برخی از نیروهای مترقی و انقلابی، مضمون راستین دمراسی و علنیت مورد نظر حزب کمونیست اتحاد شوروی را آنچنان که باید درک نکرده‌اند. بر این بنیان، نگاهی به مفاهیم خاص دمراسی و علنیت و پیوندهای عینی موجود میان آنها ضروری بنظر می‌رسد.

دمراسی عبارت است از آن شکل دولتی که برای همه شهروندان برابری حقوق در اداره امور اجتماعی را برسریت بشناسد. البته به رسمت شناختن حقوق شهروندان به معنی تحقق آنها نیست. ممکن است این حقوق به رسمیت شناخته شود، ولی بدان عمل نشود. به همانگونه که در جوامع سرمایه‌داری ناظر آن قسمت - در شرایط سوسیالیسم انقلاب حاکمیت زحمتکشان را برقرار می‌سازد. بگفته لنین، در نظام سوسیالیستی نقش توده‌های مردم در تمام زمینه‌های ساختمان جامعه، توده ده چندان بلکه صد چندان می‌شود و در مرحله کیفی تا نوینی مطرح می‌گردد. دمراسی سوسیالیستی ایستابنیت و دامنه آن بارشد سوسیالیسم بیشتر گسترش می‌یابد و همه جانبه‌تر و همه گیرتر می‌شود. ژرفش دمراسی سوسیالیستی زمینه را برای شرکت فزاینده توده‌ها در همه امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و غیره فراهم می‌سازد. اصولا تکامل سوسیالیسم، رشد همه جانبه آن و بهره‌گیری از ذخیره بالقوه عظیم نظام سوسیالیستی تنها از راه شرکت گسترده و فعال و آگاهانه و پرشور توده‌ها امکان پذیر است. به همین سبب هر چه ساختمان جامعه سوسیالیستی کامل‌تر می‌شود، مفهوم "توده‌های مردم" نیز وسیعتر می‌گردد و سرانجام همه ساکنان کشور را فرا می‌گیرد. بدینسان، ژرفش دمراسی سوسیالیستی، یعنی واکلاری وظیفه اداره کامل کشور بدست توده‌های مردم، یعنی گسترش حقوق و مسئولیت آنان. تصادفی نیست که در اتحاد شوروی مسئله خودگردانی خلق از طریق انتخاب کادرها در همه سطوح در کارخانه‌ها، مؤسسات کشاورزی، مؤسسات آموزشی و فرهنگی و هنری و علمی و غیره مطرح است. چنین دمراسی گسترده‌ای در جوامع سرمایه‌داری در شرایط مالکیت خصوصی بر وسائل تولید غیر قابل تصور است.

علنیت یعنی اجرای علنی و آشکار امور اجتماعی، یعنی گذاردن اطلاعات

رفقا! در فاصله دو پلنوم کمیته مرکزی، پس از کنفرانس ملی، حوادثی در جهان و ایران و در سطح جنبش کارگری و کمونیستی روی داده است که بررسی آنها برای نتیجه‌گیری در نبرد روزانه حزب اهمیت دارد.

رویدادهای جهانی و موضع حزب ما

به نظر ما مهمترین رویداد در فاصله زمانی یاد شده، تشکیل دو پلنوم ژانویه و ژوئن ۱۹۸۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. این پلنومها تدابیر مهمی را بخاطر عملی ساختن استراتژی دگرگونسازی، مصوب بیست و هفتمین کنفره حزب بردار، به تصویب رساندند. این تدابیر تاثیر مهم و سازنده‌ای هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی اتحاد شوروی، برجای می‌گذارد. با توجه به جایگاه نخستین کشور سوسیالیستی جهان در عرصه بین‌المللی، می‌توان گفت آنچه که اکنون در این کشور می‌گذرد، ارتباط ناگسستنی با سرنوشت خلقها در راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، صلح و سوسیالیسم دارد.

حزب کمونیست اتحاد شوروی با تصویب استراتژی دگرگونسازی و شتابان سازی رشد اجتماعی - اقتصادی، گام انقلابی جدیدی به پیش برداشته که توجه همه جهانیان را بخود جلب کرده است. دگرگونسازی عبارت است از نوسازی اقتصادی و اجتماعی با بهره‌گیری همه جانبه از ذخائر بالقوه عظیم سوسیالیسم. استراتژی دگرگونسازی بر خلاف تبلیغات و آوازه‌گریهای دشمنان سوسیالیسم به هیچ وجه به معنی نادیده انگاری، قانونمندیهای سوسیالیسم نبوده و نیست و ادامه راه اکثریت کبیر در شرایط تاریخی نوین است. همانگونه که در اسناد و مدارک حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان شده است رشد سوسیالیسم در اتحاد شوروی بجائی رسیده بود که نیازمند بهسازیهای ژرف و گسترده برای چیرگی بر تضاد میان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده بود. در واقع شیوه‌های اداری و بوروکراتیک اداره اقتصاد ملی در تضاد آشکار با رشد نیروهای مولده از طرف بهره‌گیری از امکانات بالقوه نظام سوسیالیستی قرار گرفته بود. عدول از اصول لنینی ساختمان سوسیالیسم و پاره‌ای خطاها و نارسائی‌ها و از جمله نقض قانونیت سوسیالیستی و اصول دمراسی در زندگی حزب و جامعه، اشتباههای اراده‌گرایانه، جزم‌اندیشی و غیره منجر به رکود اقتصادی و اجتماعی در دهه هفتاد و آغاز دهه هشتاد گردید.

در پلنوم آوریل سال ۱۹۸۵، کنفره بیست و هفتم و هفتم و پلنومهای ژانویه و ژوئن ۱۹۸۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی تئوری و پراتیک استراتژی دگرگونسازی و شتابان سازی رشد اجتماعی و اقتصادی، که سیاست داخلی و خارجی اتحاد شوروی بر اساس آنها بریزی می‌شود، تعیین شد.

حزب کمونیست اتحاد شوروی در ایجاد سیستم پویا و قادر به نوسازی و رشد مستمر اجتماعی و اقتصادی، از تجربه مثبت گذشته و بویژه متدولوژی و تئوری و پراتیک لنینی ساختمان سوسیالیسم بهره می‌گیرد.

در ایران، در سطح جامعه و جنبش، استراتژی دگرگونسازی، ژرفش دمراسی سوسیالیستی و علنیت، بحث‌های زیادی را در میان نیروهای راست و چپ برانگیخته است. به نظر ما جای آن دارد که پلنوم کمیته مرکزی مسائل مطروحه در این بحث‌ها را مورد توجه قرار دهد. این بحث‌ها را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد:

الف - نیروهای راست و ارتجاعی مسئله انتقاد و انتقاد از خود سازنده در اتحاد شوروی را که در شرایط علنیت و گسترش دمراسی انجام می‌گیرد و نارسائی‌ها و کجیوها در سیاست گذشته را بازگو می‌کند، با مصطلح دلیل شکست سوسیالیسم و روی آوری اتحاد شوروی به شیوه‌های سرمایه‌داری اداره اقتصاد می‌شارند. بدون تردید از ضد کمونیستهای حرفه‌ای، جز این هم نباید انتظار داشت.

ب - در طیف نیروهای چپ نیز برخی نیروها تفسیرهای نادرستی ارائه

وسیع در اختیار شهروندان برای تأمین شرایط اجرای وظایف آنان در زمینه اداره امور اجتماعی.

پیوند دمکراسی و علنیت ناگسنتی است. می توان گفت که بدون علنیت ژرفش دمکراسی سوسیالیستی معنی و مفهوم خود را از دست می دهد. زیرا علنیت در جامعه سوسیالیستی با مسئله انتقاد و انتقاد از خود و با معضل اداره امور و خودگردانی پیوند نزدیک دارد. بدون علنیت زمینه برای بروز ابتکار و خودگردانی نمی تواند وجود داشته باشد.

ناگفته پیداست که دمکراسی و علنیت دامنه و معیار معینی دارد. دمکراسی و علنیت در جامعه سوسیالیستی تنها از یک معیار اصلی و عینی پیروی می کند: خدمت به سوسیالیسم در حال ژرفش و گسترش و به منافع زحمتکشان.

چنین است مضمون نوآندیشی، در تئوری و عمل، در عرصه سیاست داخلی اتحاد شوروی. از آنجا که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، ماطی دو سال اخیر ناظر تدابیر و ابتکارهای نوآورانه حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی در صحنه بین المللی بودیم. نوآندیشی پایه و اساس سیاست خارجی اتحاد شوروی را در مرحله کنونی آن تشکیل می دهد.

در زادگاه اکتبر، مبارزه در راه صلح تاریخ هفتادساله دارد. مبارزه در راه صلح یکی از شعارهای اساسی بود که میلیونها انسان را بسوی بلشویکها در انقلاب اکتبر جلب کرد. "فرمان صلح" نخستین فرمان دولت جوان کارگران و دهقانان پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود. فرمان صلح لنینی با پیشنهادهای طرح شده در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی و نیز در سخنرانیهای بعد از کنگره رفیق کارباچف، دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، پیرامون تأمین سیستم امنیت بین المللی، پیوند جدائی ناپذیر دارد، گرچه هر یک از آنها، بنا بر مضمون و ماهیتشان، خاص دوران ویژه ای هستند. مبارزه بیگمیز و پایدار اتحاد شوروی در راه صلح دلیل بارز وحدت ناگسنتی صلح و سوسیالیسم است و خلصت عمیقاً بشردوستانه نظام سوسیالیستی را نشان می دهد.

امروزه بشریت با معضل بسیار پیچیده ای روبروست: تراکم بی سابقه مرگ افزارهای هسته ای و دیگر وسائل نابودی جمعی در جهان. طبق آمار رسمی هم اکنون بیش از ۵۰ هزار کلاهک اتمی در جهان اثبات شده که قدرت ویرانگر آنها به اندازه یک میلیون بمب هسته ای از نوع بمب هسته ای منفجر شده در هیروشیماست. سالانه حدود یک تریلیون دلار صرف هزینه های نظامی در سراسر جهان می شود. بیش از ۷۰ میلیون تن بطور مستقیم و غیر مستقیم در عرصه نظامی و تولید سلاح و ارتش و غیره سرگرم کار هستند. بشریت در هیچ دورانی اینچنین در معرض خطر نابودی قرار نداشته است. جلوگیری از فاجعه هسته ای وظیفه عاجل همه نیروهای پیشرو و صلحجو در سراسر جهان است و این نیز با منافع بیرولتاریا و هم، زحمتکشان همخوانی کامل دارد.

روشن است که در شرایط کنونی مبارزه در راه کور کردن هر گونه امکان فاجعه هسته ای، نیاز به نوآندیشی در عرصه سیاست خارجی دارد. با معیارهای آزموده پیشین نمی توان مسئله امنیت بین المللی را حل کرد. نوآندیشی تنها خطر فاجعه هسته ای را مطرح نمی سازد، بلکه همچنین بر وحدت و یکپارچگی جهان معاصر نیز تکیه می کند. نوآندیشی دیالکتیک و واقعی رشد معاصر جهانی را هم در سابقه میان دو سیستم رقیب و هم در گرایش پالنده و وابستگی متقابل دولتهای جامعه بشری می بیند. به بیان دیگر، قانون وحدت و مبارزه اعداد در مقیاس جهانشمول، از جمله در سطح مبارزه طبقاتی، عمل می کند. منطق وابستگی متقابل و وحدت و یکپارچگی جهان حل مسئله تأمین امنیت بین المللی و نیز دیگر معضلات جهانشمول از آنجمله و این ماندگی اقتصادی بخش بزرگی از کشورهای "جهان سوم"، تضاد میان فقر و ثروت در جهان، گرسنگی و بیماری، معضل انرژی، براندازی بیسوادی و بیکاری و غیره را پیش می کشد که فقط با همکاری همه کشورهای جهان امکان پذیر است. این همکاری می تواند تمدن بشری را که با بحرانی عظیم روبروست بسطع عالیتری ارتقا دهد. برای رسیدن به این هدف در وهله نخست باید بار سنگین سابقه تسلیحاتی را از دوش انسانها برداشت و بشریت را از ترس خود نابودسازی رها کنید.

کارل مارکس بوقع خود خاطر نشان کرد که صرف مسائل مالی برای جنگ از نظر اقتصادی چیزی جز در آب انداختن آنها نیست. در حال حاضر بخش چشمگیری از درآمد ملی کشورها صرف هزینه های نظامی می شود و بهر می رود، طبق محاسبات کارشناسان اگر رشد هزینه های نظامی جهان سرمایه داری در سطح کنونی ادامه یابد تا پایان سده حاضر ۹ تریلیون دلار دیگر صرف سابقه تسلیحاتی خواهد شد.

تعیین سیاست صحیح برای حل کلیه معضلاتی که در شرایط خطر جنگ هسته ای در برابر بشریت قرار گرفته است، نیاز به تحلیل کلیه تضادهای سیستم های اجتماعی موجود در جهان، از آنجمله تضاد میان دو نظام، تضاد درونی سرمایه داری و نیز معضلات جهانشمول مربوط به تشدید بحران تمدن بشری دارد. امپریالیسم پیوسته به جنگهای مربوطه ای دامن می زند و به سابقه تسلیحاتی و تولید سلاحهای مدرن کشتار جمعی و نیز بهره برداری وحشیانه از منابع طبیعی ادامه می دهد.

در عرصه اجتماعی تضاد اساسی دوران ما همچنان عبارتست از تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری. سوسیالیسم به سیستم جهانی نیرومندی تبدیل شده است. هیچ نیروی قادر نیست مانع مبارزه ایدئولوژیک میان این دو سیستم گردد. جنبشهای آزادیبخش پیروزمند دهها کشور نو استقلال را به عامل فعال در عرصه سیاست بین المللی تبدیل کرده است. تضاد میان کشورهای رشد یافته سرمایه داری و "جهان سوم" تشدید می شود. کوشش امپریالیسم برای جلوگیری از دگرگونی در جهان با دستیازی به زور، خطر انفجار را بیشتر می کند. در چنین شرایطی یگانه راه صحیح و منطقی پیدا کردن راه حلهای سیاسی معضلات جهانی است.

نگرش حزب کمونیست اتحاد شوروی، چنانکه در برنامه آن (ویرایش نوین) نیز تأکید شده است، از این واقعیت سرچشمه می گیرد که نبرد تاریخی میان دو نظام متضاد اجتماعی می تواند و باید از راه مسالمت آمیز به پیش برده شود. سوسیالیسم بر برتریهای خود را نه با زور اسلحه، بلکه با نیروی سرمتق در تمام زمینه های زندگی اجتماعی، با توسعه پویای اقتصاد و علم و فرهنگ، با اعتلای سطح زندگی زحمتکشان و با ژرفش دمکراسی سوسیالیستی ثابت می کند.

حزب کمونیست اتحاد شوروی بر آن است که در شرایط وجود سلاحهای نابود کننده هسته ای منافع بقا جامعه بشری بر منافع دولتی، طبقاتی، ملی و ایدئولوژیک اولویت دارد. سوسیالیسم همه خلقها و دولتها را فرامی خواند تا بدون چشم پوشی از تضادهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک، به هنر و دانش خودداری از تنش فزائی در عرصه بین المللی مجهز شوند و در این گستره همانند انسانهای با فرهنگ و متدین عمل کنند. چنین است نظریه بشر دوستانه ای که در یغن نوآندیشی نهفته است. در شرایط مشخص حاکم بر جهان، نوآندیشی همزیستی مسالمت آمیز را یگانه راه برای حفظ بشر از نابودی می داند.

هستند سازمانهای چپی که هنوز هم اصل لنینی همزیستی مسالمت آمیز میان دولتهای دارای نظام های اجتماعی گوناگون را یادگار نکرده اند و با آگاهانه دگرگون جلوه می دهند. این نیروها همزیستی مسالمت آمیز را به معنی همزیستی طبقاتی و صرف نظر کردن از مبارزه طبقاتی ارزیابی می کنند.

در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی صریحاً گفته می شود که سیاست همزیستی مسالمت آمیز ناظر بر این نکات است: امتناع از جنگ و کاربرد زور یا تهدید با نیرو برای حل مسائل مورد مناقزه، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و احترام متقابل به منافع قانونی و حق خلقها در تعیین سرنوشت مستقل خویش، رعایت اکید حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها و غیره. همزیستی مسالمت آمیز حق زندگی خلقها در جامعه بشری از ستم اجتماعی و ملی، در حق انسانها برای پایان دادن به بهره کشی رانفی نمی کند و نه تنها "صدور" ضد انقلاب را که خشن ترین شیوه باجمالی سازی حق مسلم خلقها و نادیده انگاری اراده آنها در راه گزینش آزادانه راه رشد مستقل خویش است بلکه حتی "صدور" انقلاب را هم رد می کند.

پیشنهادهای اتحاد شوروی در زمینه سیستم همه جانبه تأمین امنیت بین المللی، ارائه شده از جانب رفیق کارباچف، دایر بر از بین بردن سلاحهای هسته ای و دیگر جنگ افزارهای نابودی جمعی تا آخر سده حاضر، جلوگیری از نظامی کردن فضای کیهانی، برنامه صلح و همکاری در منطقه آسیا و اقیانوس آرام، پیشنهاد مربوط به پایان دادن به برخوردهای نظامی منطقه ای و از جمله جنگ ایران و عراق و غیره از سیاست همزیستی مسالمت آمیز لنینی سرچشمه می گیرد.

حزب توده ایران برای مبارزه در راه صلح امنیت فوق العاده ای فائل است. این نیز تصادفی نیست. مردم میهن ما اثرات فاجعه بار و ویرانگر جنگ را با تمام وجود احساس می کنند. هم از این رو بود که کنفرانس ملی حزب توده ایران، مبارزه در راه صلح و امنیت بین المللی را یگانه "بک وظیفه انقلابی ارزیابی کرد. این بدان معناست که مبارزه در راه صلح تعطیل بردار نیست و باید در سازمان دادن آن از همه امکانات بهره گرفت.

مبارزه در راه صلح و تأمین امنیت بشری هم با مصالح ملی کشور ما و هم با منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و روستا همخوانی کامل دارد. مادر راه پیشرفت اجتماعی و آینده سوسیالیستی، و رهائی توده های میلیونی زحمتکشان از بند اسارت و بردگی سرمایه بیکار می کنیم. در جهان کنونی که خطر جنگ هسته ای هستی بشریت را زیر علامت سؤال برده است، مبارزه در راه آینده سعادت مند خواه ناخواه با مبارزه در راه صلح و تأمین امنیت جمعی پیوند جدائی ناپذیر پیدا می کند.

همه مردم جهان در حفظ صلح و قطع سابقه تسلیحاتی نفع حیاتی دارند. در حال حاضر جنبشهای ضد جنگ و دمکراتیک، وسیع ترین توده های خلق را در بر گرفته است.

حیرت آور است که گهگاه از ناگزیری بروز جنگ سخن می رود و با گفته می شود که گویا تضمین صلح تنها با مبارزه علیه جنگ و مذاکرات خلع سلاح ممکن نیست و "محدود کردن دامنه سرمایه داری"، آنها در کشورهای "جهان سوم"، را بعنوان پیش شرط دستیابی به صلح و تضمین آن تعیین می کنند. اینگونه

برولتری با نخستین کشور سوسیالیستی جهان نیست، بلکه همچنین مبارزه در راه سرنوشت تاریخی رشد جنبش کمونیستی و کارگری میهن ما و نبرد در راه سوسیالیسم است.

رفقای عزیز!

کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری در تب بحران می سوزند. این یک واقعیتی است. اما ما به عنوان حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران باید همه پدیده ها و روندها در عرصه بین المللی را در ارتباط متقابل و پیوسته با قدرت بررسی کنیم. این شامل سرمایه داری معاصر نیز می شود.

سرمایه داری از خصلت بهره کشی از زحمتکشان خودی و نیز از غارت کشورهای "جهان سوم" دست برد نداشته است. سرمایه داری بدون بهره کشی نمی تواند موجودیت خویش را حفظ کند و به مثابه سیستم اجتماعی تجدید تولید شود. آنچه که تغییر می کند شکل و شیوه بهره کشی است. مبارزه زحمتکشان کشورهای سرمایه داری و روند انقلابی، بهره کشی سرمایه داری را تا اندازه معینی محدود می کند.

وقتی مای گوئیم سرمایه داری دوران صعود خود را پشت سر گذارده است، منظورمان به هیچ وجه نفی امکانات و قدرت اقتصادی و نظامی جهان سرمایه داری نیست. سرمایه داری معاصر را نمی توان و نباید هسان سرمایه داری اوایل و حتی اواسط سده بیستم دانست. رشد اقتصادی سرمایه داری در حال حاضر خود بخودی نیست. تنظیم و برنامه ریزی نسبی دولتی و خصوصی سرمایه داری نقش مهمی در عملکرد آن در شرایط کنونی دارد.

یکی از ویژگیهای عمده سرمایه داری معاصر فراموشی آن است. این روند در حال تشدید و گسترش مرز میان بازارهای کالا و خدمات و سرمایه و نیروی کار را از بین می برد و راه رخنه متقابل سرمایه و همبستگی اقتصادی ملی با یکدیگر را هموار می سازد. تولید هر چه بیشتر خصلت بین المللی بخود می گیرد.

بدیهی است که شکل گیری اقتصاد سرمایه داری فراموشی روند دراز مدتی است و نمی تواند مجتمع های ملی دولتی - انحصاری را به این زودبها از بین ببرد. در حال حاضر ما شاهد تشدید رقابت میان شرکتها و حتی دولتهای امپریالیستی هستیم و این نیز به اختلاف میان دولتها با انحصارهای فراموشی دامن می زند. ساختار صنعتی در جهان سرمایه داری تغییر می باید. رشته های سرمایه بر و علم بر صنعتی رو به گسترش است. بکارگیری تکنولوژی مدرن که منجر به افزایش بی سابقه بازده کار می شود، معضل بیکاری را احداث می کند. هم اکنون در اروپای غربی ۱۱ درصد و در آمریکای شمالی ۶ درصد نیروی فعال جامعه بیکار هستند.

روند تجدید دستمزد کارگران شاغل ادامه دارد. بنظر ما بیکاری همچنان به مثابه یک بیماری مزمن در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری و به مثابه یک غده اجتماعی باقی خواهد ماند و درمان پذیر نخواهد بود. بویژه اگر در نظر بگیریم که در این کشورها مرحله نوین انقلاب علمی و فنی، یعنی بهره گیری از بیوتکنولوژی، میکروالکترونیک و مواد جدید صنعتی جایگزین مواد خام طبیعی آغاز شده است. این روند وابستگی متقابل کشورها را تشدید می کند و در ساختار تقسیم کار بین المللی تغییرات کیفی بوجود می آورد.

احزاب کمونیستی و کارگری در کشورهای رشد یافته صنعتی، به مثابه پیگیرترین سازمانهای مبارزی که علیه سیستم اجتماعی موجود می رزمند، در صفوف مقدم بیکار در راه دفاع از منافع زحمتکشان قرار دارند. در عین حال باید توجه داشت که احزاب برادر در شرایط فرنج ویرانگر و تضاد فعالیت می کنند. توجه به این موضوع از آن لحاظ اهمیت دارد که برخی از سازمانهای چپ در کشور ما می خواهند به احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای سرمایه داری یاد بدهند که طبق نسخه آنها به انقلاب سوسیالیستی در کشورهاشان دست زنند. آنها گوناگونی شرایط و اشکال مبارزاتی احزاب برادر در کشورهای سرمایه داری را که بسیار وسیع است نفی می کنند. این سازمانها مسئله تضاد میان کار و سرمایه و تسلط مناسبات سرمایه داری را برای دست زدن به انقلاب اجتماعی - سوسیالیستی - کافی می دانند. در این باره چه باید گفت.

موفقیت مبارزه برولتاریا و حزب بشرویی آن بدون تئوری انقلابی ژرفنده و تکامل یافته، در انطباق با شرایط متغیر رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، امکان پذیر نیست. بگفته لنین این تئوری را نمی آفرینند، بلکه از مجموعه تجربیات انقلابی و اندیشه های انقلابی همه کشورهای جهان بوجود می آید. احزاب کمونیستی و کارگری در فعالیت خود همیشه این اصل لنینی را مد نظر قرار داده اند و می دهند. کسانی که تصور می کنند وجود اشکال وسیع مبارزه جنبش را محدود می سازد، سخت در اشتباه هستند. اشکال گوناگون فعالیت به کمونیست ها امکان می دهد که ویژگیهای ملی و اوضاع مشخص تاریخی و نیز منافع گروههای مختلف اجتماعی را بهتر در نظر بگیرند.

حزب ما در سیاست خارجی خود همبستگی انترناسیونالیستی با احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای سرمایه داری را مورد توجه قرار می دهد. ما علیه امپریالیسم و توطئه های آن در هر نقطه ای از جهان مبارزه می کنیم. بنابراین دارای منافع مشترک با همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک ضد امپریالیستی

برخوردها از جانب برخی سازمانهای چپ ایران به مسئله صلح و جنگ، کم بها دادن به تناسب واقعی نیروها در عرصه بین المللی و نادیده گرفتن تلاش خلقها در راه صلح است. حزب ما بر آن است که وقوع جنگ جهانی جبری و ناگزیر نیست. با تجهیز قدرت بیکران خلقها در سراسر جهان می توان چتر تهدید نابودی هسته ای را از فراز سر بشر پس زد. در اینکه هر چه تنگتر شدن چارچوب نظام سرمایه داری تأثیر مهمی در تأمین صلح دارد، جای تردید نیست. اما این روندیست دراز مدت و مبارزه در این راه نیز تنها در شرایط صلح امکان پذیر است و تعطیل بردار نیست. کمونیست ها معتقدند جلوی جنگ هسته ای را می توان گرفت و بیکار در این راه راه رسالت تاریخی سوسیالیسم و همه نیروهای مترقی و صلحدوست در سراسر جهان می دانند.

موافقت اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا پیرامون از بین بردن موشکهای هسته ای میان برد و کوتاه برد (از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ کیلومتر) در اروپا، محصول سیاست مدیرانه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و همه بشریت مترقی و صلحدوست در مبارزه در راه تأمین امنیت بین المللی است. اهمیت این کام در آن است که برای نخستین بار سخن نه از کاهش سلاحها بلکه از نابود کردن کامل در نوع از موشکها و کلاهکهای هسته ای آنها می رود.

رفقا!

حزب ما، چنانکه بارها اعلام کرده است، برای استراتژی دگرگونسازی و تحولاتی که در اتحاد شوروی روی می دهد اهمیت بزرگی قائل است و از آن حمایت می کند. ما اعتقاد راسخ داریم که زحمتکشان شوروی می توانند بر همه مشکلات چیره گردند و استراتژی دگرگونسازی را جامه عمل بپوشانند. شتابان سازی رشد اجتماعی و اقتصادی، موضع سوسیالیسم در مسابقه اقتصادی با سرمایه داری را تقویت می کند و جذابیت سوسیالیسم را هر چه بیشتر افزایش خواهد داد. این نیز به توبه خود کمک انترناسیونالیستی به احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای سرمایه داری و جنبشهای آزادیبخش ملی است.

دگرگونسازی در اتحاد شوروی جنبه بین المللی دیگری هم دارد که با منافع مانیر هماهنگ است. حزب کمونیست اتحاد شوروی با پیروی از وصایای لنینی، پیگیرانه در راه تغییر دمکراتیک و برابر حقوق مناسبات بین المللی می رزمند. هم کشور ما هم دیگر کشورهای "جهان سوم" که زیر فشار امپریالیسم هستند، از چنین تغییر و تحولی بهره مند می شوند.

ناگفته پیداست که استراتژی دگرگونسازی، علئیت و تعمیق دمکراسی سوسیالیستی ضربه سختی به سیاست کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی امپریالیسم و ارتجاع وارد آورده است. البته این به معنی پایان یافتن تبلیغات ضد شوروی در جهان سرمایه داری نیست. کمونیسم ستیزی یکی از حربهای مقابله ایدئولوژیک امپریالیسم و ارتجاع بوده و هست و هدف آن کاستن از جذابیت سوسیالیسم و کمونیسم است. به هیچ وجه تصادفی نیست که دشمنان کمونیست ها حمله به اتحاد شوروی، نخستین کشور سوسیالیستی جهان، یعنی شوروی ستیزی را به هسته مرکزی کمونیسم ستیزی تبدیل کرده اند.

با کمال تاسف باید گفت که مبارزه ما علیه شوروی ستیزی در گذشته و حال مورد سوء استفاده برخی از سازمانهای چپ قرار گرفته است. آنها انتقاد و انتقاد از خود سازنده امروز حزب کمونیست اتحاد شوروی را بعنوان دلیلی بر حقانیت نظرات و دیدگاههای غیر مارکسیستی و ضد انترناسیونالیستی دیروزشان و باصطلاح غیر اصولی بودن موضع حزب مادرمینه انترناسیونالیسم برولتری ارزیابی می کنند. به ما ایراد می گیرند که بچه علت سیاست احزاب حاکم در کشورهای سوسیالیستی در زمینه ساختمان سوسیالیسم، را مورد انتقاد قرار نداده ایم و برای اثبات باصطلاح استقلال سازمانی بخود حق می دهند که حزب کمونیست اتحاد شوروی و دیگر احزاب برادر، هم در کشورهای سوسیالیستی و هم در کشورهای سرمایه داری را زیر تازیانه انتقاد بگیرند. در حالی که از همین احزاب می خواهند تا هیچگونه دخالتی در امور داخلی آنها نکنند. باید از مسئولان اینگونه سازمانها پرسید: مگر عدم دخالت در امور داخلی خیابان یک طرفه است؟ حزب ما بر آن است و ما این اصل را بارها خاطر نشان ساخته ایم، که احزاب کمونیست و کارگری در تعیین خط مشی سیاسی خود استقلال کامل دارند.

آنها هستند که می توانند به نارسائیها و خطاهای خود بهتر بی بیرند. در مورد کشورهای سوسیالیستی این ما نیستیم که باید به احزاب برادر حاکم درس ساختمان جامعه سوسیالیستی بدهیم. ساختمان سوسیالیسم در این یا آن کشور، بپیمودن راه از قبل هموار شده نیست، بلکه راهی است بر فراز و نشیب. در چنین شرایطی بروز خطا و اشتباه امری ناممکن، بلکه ناگزیر است. وظیفه ما که در راه به ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی در کشورمان مبارزه می کنیم و تجربه معنی در تئوری و براتیک ساختمان سوسیالیسم و فرنجی راههای تکامل آن نداریم، طبیعتاً و به حکم فروتنی انقلابی، درس گیری از تجربه گرانیهی کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول نخستین کشور سوسیالیستی جهان - اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - است و نه درس دادن به آنها.

حزب توده ایران در آینده نیز به همبستگی انترناسیونالیستی با همه احزاب برادر و بویژه با حزب بزرگ لنین ادامه خواهد داد و علیه هر گونه تظاهر شوروی ستیزی مبارزه خواهد کرد. این پیکار ما فقط جلوه ای از همبستگی

هستم.

می گیرند، در سیاست به راه خطای روند.

خصلت نظام سرمایه داری تغییر نکرده است. انگیزه تولید در جهان غرب کماکان عبارت است از دستیابی به حداکثر سود. انحصارهای فراملی به غارت بی بند و بار "جهان سوم" ادامه می دهند. درست است که سیستم امپراطوری های استعماری متلاشی گردیده، امناو استعمار جانشین آن شده است. کشورهای رشد یافته صنعتی بزرگترین سد راه رشد اجتماعی - اقتصادی کشورهای "جهان سوم" هستند.

وایس ماندگی اقتصادی کشورهای "جهان سوم" که اکثریت قاطع جمعیت کره زمین در آن زندگی می کنند، یکی از معضلات عظیم جهان معاصر است. برای اینکه بتوان به رفای فاجعه و وایس ماندگی "جهان سوم" پی برد، باید وضع زندگی زحمتکش را مورد بررسی قرار داد. آماری که ما از مجلات اختصاصی جمع آوری کرده ایم نشان می دهد که در آغاز دهه هشتاد میلادی ۱/۲ میلیارد تن، یعنی تقریباً نصف مردم "جهان سوم"، فاقد امکان تأمین ابتدائی ترین مایحتاج زندگی، از مواد غذایی و مسکن گرفته تا خدمات بهداشتی و آموزشی و غیره بودند. بیش از ۵۰۰ میلیون نفر انسان با بیکاری و نیمه بیکار بودند. طبق آمار رسمی ۱/۵ میلیارد از اهالی کره زمین گرسنگی می کشند و سالانه ۴۰ میلیون تن، و از آنجمله ۱۷ میلیون کودک، از گرسنگی می میرند.

درآمد یک سوم از جمعیت "جهان سوم" پائین تر از نرخ "فقر مطلق" است. ۱/۲ میلیارد انسان به آب سالم و لوله کشی شده دسترسی ندارند و بالاخره ۸۵ میلیون تن قادر به خواندن و نوشتن نیستند.

چنین وضع فلاکتباری محصول مستقیم سطره استعمار و نو استعمار در کشورهای "جهان سوم" بوده و هست. امپریالیسم، انحصارها و بانکهای فراملی مسئول مستقیم زندگی فاجعه بار صدها میلیون انسانی هستند که در مرز هستی و نیستی بسر می برند.

بر پایه آمار رسمی، بدهی کشورهای "جهان سوم" به بانکها و دولتهای امپریالیستی در حال حاضر به مرزیک تریلیون دلار رسیده است. کشورهای رشد یافته سالانه ۶۰ میلیارد دلار، تنها بعنوان بهره، به بانکهای امپریالیستی می پردازند. در سال ۱۹۸۵ این کشورها ۱۲۰ میلیارد دلار ب شکل بهره و قسط به کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری منتقل کرده اند. این در واقع جز غارت وحشیانه چیزی نیست.

بلندگویان امپریالیستی می خواهند چنین وانمود سازند که گویا تسهیلاتی برای کشورهای "جهان سوم" در این زمینه فراهم آورده اند. در جلسه مفت کشور بزرگ سرمایه داری غرب در ونیز (ایتالیا) ضرورت افزایش اعتبارهای مالی، از آنجمله توسط صندوق بین المللی پول و "بانک بین المللی ترمیم و توسعه" و غیره مورد تأیید قرار گرفت. اما همه این چاره اندیشی ها با چنان قید و شرط هائی همراه است که تحقق آنها وابستگی تو استعماری کشورهای رشد یافته به سیستم اقتصاد سرمایه داری را تشدید می کند. مثلاً یکی از اقدامات بانکهای امپریالیستی کاهش درصد بهره در سال ۱۹۸۶ بود. در نتیجه این باصطلاح کمک مبلغ ۵/۵ میلیارد دلار از وام کشورهای غربی کاسته شد. همان سال در نتیجه کاهش قدرت خرید ارز حاصل از صادرات، کشورهای "جهان سوم" مبلغ ۴۲ میلیارد دلار، یعنی تقریباً ۸ برابر آنچه را که در نتیجه کاهش درصد بهره باصطلاح صرفه جویی شده بود، از دست دادند.

مسئله رشد اجتماعی و اقتصادی کشورهای "جهان سوم" یکی از مسائل عمده اواخر دهه بیستم بشمار می رود. به عقیده ما آنچه که در حال حاضر برای کشورهای رشد یافته ضرورت حیاتی دارد تأمین رشد درنگ ناپذیر اجتماعی و اقتصادی، با بهره گیری فعال از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی است. هدف عبارت است از دستیابی به استقلال اقتصادی و بهبود شرایط زندگی میلیاردها انسان در "جهان سوم".

هستند پژوهشگرانی که رشد نسبی اقتصادی در کشورهای نو استقلال، پس از دستیابی به استقلال سیاسی، را بیش از حد بزرگ جلوه می دهند، بدون اینکه به کیفیت رشد در این کشورها توجه کرده باشند. این پژوهشگران واقعبین ژرفش روز افزون ورطه عمیق میان رشد اقتصادی کشورهای رشد یافته سرمایه داری و کشورهای رشد یافته رانادیده می گیرند.

مقایسه آمار و پیکره های انتشار یافته در رسانه های گروهی جهان نشانگر آن است که اختلاف بین سطح رشد اقتصادی میان کشورهای رشد یافته سرمایه داری و "جهان سوم" نه تنها کمتر نمی شود، بلکه سال بسال تشدید نیز می گردد. در دهه هشتاد میلادی این اختلاف ۱۲ تا ۱۳ برابر به نفع کشورهای سرمایه داری غرب بود. اگر بازده بسیار اندک کار در کشورهای "جهان سوم" را نیز به آنچه که گفته شد بیافزاییم رفای فاجعه بیش از پیش برجسته خواهد شد.

هستند نیروهائی که در تحلیل های خود، وجود استقلال سیاسی را دلیل به اصطلاح بارز استقلال همه جانبه کشورهای "جهان سوم" و از جمله ایران می دانند. ما با این نظر مخالفیم. استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی فاقد مفهوم واقعی است. وابستگی به اقتصاد جهان سرمایه داری خواه ناخواه در تصمیم گیریهای سیاسی هر کشور مؤثر است. کسانی که این حقیقت را نادیده

اکثر کشورهای "جهان سوم" راه رشد سرمایه داری را در پیش گرفته اند و عمیقاً وابسته به کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری هستند. ما بدرستی اینگونه سرمایه داری را "سرمایه داری وابسته" نامیده ایم. تجربه نشان داده می دهد که رهائی از این وابستگی در شرایط نظام سرمایه داری امکان پذیر نیست. همه کوششهای که برخی از کشورهای "جهان سوم" در راه دستیابی به استقلال بکار بسته اند، با سد کارکنی های امپریالیستی و انحصارهای فراملی روبرو شده است. در دوران رشد بی سابقه انقلاب علمی و فنی بدون بهره جویی از دستاوردهای آن نمی توان بر وایس ماندگی اقتصادی چیره شد. کشورهایی که راه رشد سرمایه داری وابسته را در پیش گرفته اند هیچگاه نخواهند توانست از این دستاوردها بهره بگیرند. بزرگترین مانع در این راه انحصارهای فراملی و سیاست نو استعماری آنهاست. هدف عمده انحصارهای امپریالیستی بدست آوردن سود هر چه بیشتر از سرمایه گذاری در کشورهای رشد یافته است. در سالهای اخیر میانگین نرخ سود سرمایه گذاری انحصارهای فراملی در "جهان سوم" دوبار بیشتر از نرخ سود سرمایه گذاری در کشورهای رشد یافته سرمایه داری بوده است.

در حال حاضر ۴ درصد از تولید صنعتی کشورهای رشد یافته تحت کنترل انحصارهای امپریالیستی است. حدود ۵۰ درصد بازرگانی خارجی اکثر کشورهای رشد یافته نیز از جانب انحصارهای فراملی کنترل می شود. چنین رخنه گری گسترده ای عملاً اقتصاد ملی کشورهای "جهان سوم" را فلج کرده و آن را به زائده اقتصاد امپریالیستی تبدیل کرده است.

در چنین اوضاع و احوالی هر گونه سخن پردازی بپرامون "استقلال" در تصمیم گیری کشورهای "جهان سوم" خالی از معنا و مفهوم است، مگر آنکه چشم انتظار معجزه باشیم.

کشورهای رشد یافته برای رشد صنعتی به تکنولوژی و تکنیک مدرن که ۸۰ درصد آنها در اختیار انحصارهای فراملی است نیازمندند. افزون بر این، کشورهای "جهان سوم" به کادری ماهر برای بهره گیری از تکنولوژی مدرن نیز نیاز دارند. امکان تربیت کادر برای این کشورها محدود است. درست است که انحصارهای فراملی با سرمایه گذاریهای نسبتاً کلان و استفاده از نیروی کار ارزان برخی از کشورهای "جهان سوم" را در زمره کشورهای "نوبن صنعتی" وارد کرده اند. اما این نیز واقعیت است که وابستگی این کشورها به اقتصاد جهان سرمایه داری نه تنها کاهش نیافته، بلکه درست بر عکس، حتی در مقایسه با دیگر کشورهای سرمایه داری رشد یافته، به مراتب تشدید نیز شده است.

با رشد سریع انقلاب علمی و فنی و بکارگیری دستاوردهای آن، یعنی ایجاد تکنولوژی نوین خود کار، مسئله نیروی کار ارزان نیز اهمیت خود را، به مثابه انگیزه صدور سرمایه به کشورهای رشد یافته، بیش از پیش از دست می دهد. صنایع سرمایه بر نیاز زیادی به نیروی کار ندارند. از سوی دیگر ما شاهد اختراع انواع مواد خام مصنوعی بعنوان جایگزین مواد خام طبیعی موجود در کشورهای "جهان سوم" هستیم.

مجموعه این مواضع ما را به این نتیجه می رساند که کشورهای "جهان سوم" نمی توانند با در پیش گرفتن راه رشد سرمایه داری وابسته بر معضلات عظیمی که دارند، غایب کنند. جنبشهای آزادیبخش در مرحله کنونی باید به کسب استقلال اقتصادی توجه کنند و این نیز با انتخاب راه رشد اجتماعی - اقتصادی، ارتباط مستقیم دارد. ناگفته بید است که در این مرحله مبارزه ضد امپریالیستی نقش مهمی ایفا می کند. بویژه اینکه امپریالیسم جهانی، بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، به انواع توطئه ها علیه کشورهای رشد یافته دست می زند. در این زمینه نقش مجتمع های نظامی - صنعتی جلب توجه می کند. این مجتمع ها با استفاده از وابستگی اقتصادی و فنی نیز نایر ابری رشد کشورهای "جهان سوم" می کشند تا از برخی از این کشورها در راستای تحقق بخشیدن به سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم بهره گیرند. تصادفی نیست که روند نظامی کردن کشورهای رشد یافته تشدید می گردد. در دو دهه اخیر بودجه نظامی "جهان سوم" ۴۰ درصد افزایش داشته است.

امپریالیسم مبتکر جنگهای منطقه ای است. هدف سیاست جهانسالاری، نوین (نئوگلوبالیسم) ایالات متحده آمریکا سرکوب هر گونه جنبش آزادیبخش در "جهان سوم" است. این سیاست بر پایه گامهای نظامی ایالات متحده آمریکا در خارج از کشور تکیه دارد. حدود ۵۵ هزار تن از افراد نیروهای نظامی ایالات متحده در خارج از مرزهای آن کشور متمرکز هستند. ایالات متحده آمریکا حدود ۱۵۰ پایگاه نظامی در ۲۲ کشور جهان بوجود آورده است. این نیروی عظیم برای حمایت از نظامهای ارتجاعی در کشورهای "جهان سوم" و دفاع از سرمایه گذاریهای انحصارهای آمریکائی، که به ۵۴/۴ میلیارد دلار بالغ می شود، بکار می رود.

امپریالیسم آمریکا دشمن شماره یک خلقهای "جهان سوم" است. سیاست خارجی "واشنگتن" دفاع از ضد انقلاب در کشورهائی است که خلقهای آنها خود می خواهند سرنوشت خویش را تعیین کنند. در توضیح بپرامون این سیاست، در فوریه سال ۱۹۸۵، ریگان، در پیام خود به کنگره "در باره وضع کشور" گفت

که ایالات متحده از ضد انقلابیون (که وی آنها را "میهن پرستان آزادیخواه" می‌نامد) در هر قاره و هر کشوری، از افغانستان گرفته تا نیکاراگوئه، حمایت خواهد کرد.

حمایت مادی ایالات متحده از گروه‌های ضد انقلابی در افغانستان، نیکاراگوئه، کامبوجیا، آنگولا، موزامبیک و غیره در پیوند با سیاست جهان‌سالاری نوین است. دولت ریگان تروریسم بین‌المللی را به سطح سیاست خارجی خود ارتقا داده است و از دست زدن به هیچ جنایتی نسبت به خلق‌های که می‌خواهند خود را از سیطره "امپریالیسم رها سازند، فروگذار نمی‌کند. مبارزه "خلق‌ها علیه امپریالیسم شدت می‌یابد. این مبارزه اشکال گوناگون دارد. هدف سیاست اشتی ملی که دولتهای افغانستان و نیکاراگوئه و کامبوجیا در یکسال اخیر در پیش گرفته‌اند، مقابله با توطئه‌های امپریالیسم است. ما از این سیاست قویا پشتیبانی می‌کنیم.

مبارزه "خلق‌های خاورمیانه و نزدیک در جهت تحقق بخشیدن به پیشنهاد اتحاد شوروی دایر بر تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی با شرکت پنج کشور دائمی شورای امنیت همه طرف‌های ذینفع و از جمله "سازمان آزادیبخش فلسطین"، بعنوان یگانه نماینده "قانونی و راستین خلق عرب فلسطین، برای حل مسائل این منطقه سیرمی‌کنند و می‌توان گفت که در یکسال اخیر به مسئله روز تبدیل شده است. حزب ما از مبارزه "عادلانه" سازمان آزادیبخش فلسطین "دفاع کرده و می‌کند و بر این باور است که بدون حل مسئله "فلسطین، بعنوان مرکزی‌ترین حلقه" بحران خاورمیانه و نزدیک، منطقه روی صلح و آرامش پایدار بخود نخواهد دید.

حزب توده ایران خواهان پایان فوری جنگ‌های محلی و حل مسائل مورد اختلاف در پشت میز مذاکره است و مبارزه در این راه را تشدید خواهد کرد.

حزب ما برای، مبارزه "مردم لبنان و نیروهای مترقی آن کشور و در درجه اول حزب برادر حزب کمونیست لبنان، علیه توطئه‌های امپریالیسم آمریکا و متحدان اترتیک آن، اسرائیل، اهمیت بسیار قائل است و از آن پشتیبانی می‌کند. حزب توده ایران به مبارزه "زحمتکشان شیلی و آفریقای جنوبی به دیده" تحسین می‌نگرد و به احزاب کمونیست آن کشورها که در نبرد علیه دیکتاتوری فاشیستی و رژیم نژادپرست نقش مهمی ایفا می‌کنند، ارجح می‌گذارد. ما تردیدی نداریم که پیکارهای بخش خلق‌ها علیه امپریالیسم دیرباز و به‌شمار خواهد رسید. امپریالیسم، با سیاست ضد بشری خود، گورکن‌های خویش را به حرکت در می‌آورد. خلق‌ها بدرستی در سیمای امپریالیسم جهانی، بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، بزرگترین دشمن آزادی، استقلال، پیشرفت اجتماعی و صلح را می‌بینند.

برخی مسائل حاد جامعه

مادرصد تحلیل وسیع و نتیجه‌گیری مجدد از وضع جامعه نیستیم. کنفرانس ملی این مسئله را مشروحاً مورد بررسی قرار داد. گذشت زمان هم صحت ارزیابی‌های کنفرانس ملی و هم حقانیت نتیجه‌گیری‌های آن را به اثبات رسانده است.

رویدادهای کشور در فاصله "میان دو پلنوم عملاً در تعقیب هر چه بیشتر بحران اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیک و نظامی رژیم مؤثر بوده و اختلاف در حاکمیت را حادتر کرده است.

مهمترین رویدادها در فاصله "دو پلنوم کمیته" مرکزی عبارت بودند از: بورش و وحشیانه به سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، ادامه "جنگ و تمرکز هر چه بیشتر نیروی درباری ایالات متحده" آمریکا و برخی از کشورهای عضو ناتو در خلیج فارس و تشدید خطر گسترش جنگ در منطقه، ماجرای "ایران-کویت"، انحلال حزب جمهوری اسلامی، دستگیری و اعدام گروه هاشمی منسوب به منتظری و غیره.

در زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی و سیاسی ما شاهد سیر صعودی قیمت‌ها، تورم فزاینده، بورس بازی، بوروکراسی حاکم بر دستگاه اداری، ادامه مهاجرت از روستاها به شهرها، احیاء مدارس خصوصی، فروش و بیابازپس دادن کارخانه‌های ملی شده به کلان سرمایه‌داران و سرمایه‌داران فراری، واگذاری تأسیسات زیر بنایی با اعتبارات کلان دولتی-از محل بودجه "عمرانی و سیستم بانکی-به مقاطعه‌کاران همپیوند با بورژوازی بوروکراتیک، تشکیل شرکت‌های تجاری-مالی بزرگ اسلامی تحت پوشش انواع بنیادها و صندوق‌های قرض الحسنه، افزایش لجام گسیخته "نقدینگی بخش خصوصی، گسترش بیکاری و فقر و بی‌خانمانی و تعقیب ورطه "میان فقر و ثروت به مثابه "محصول سیاست ضد خلقی رژیم، افزایش تعداد معتادان و رواج ارتشا" و فساد، تشدید ترور و اختناق از طریق تقویت نهادهای امنیتی و انتظامی و از جمله ایجاد بیش از ۱۶ هزار پایگاه ویژه "سرکوبگری در گلوگاه‌های شهرهای سراسر کشور، فشار بر زندانیان سیاسی، کشتار مبارزان در بند زیر شکنجه‌های حیوانی و غیره هستیم.

هیئت سیاسی در اجلاس سه "دی ماه ۱۳۶۵ خود طی بیانیه‌ای وضع سیاسی کشور را تشریح کرد. در این سند پاره‌ای از رویدادهای پیش گفته مورد بررسی همه جانبه قرار گرفت و به برخی از مسائل حاد جامعه پاسخ داده شد.

به نظر ما مهمترین و حادثترین مسئله "روز جامعه" ما موضوع جنگ و صلح است. جنگ میان ایران و عراق باید هر چه زودتر پایان پذیرد. حزب ما ساهاست در این راه مبارزه کرده، می‌کند و خواهد کرد. مادر راه پایان دادن به جنگ نبرد می‌کنیم، زیرا ادامه "جنگ را به زیان زحمتکشان و مصالح ملی می‌دانیم. هم اکنون بیش از ۵۰ درصد درآمد بودجه، اعم از ارزی و ریالی، مستقیم و یا غیر مستقیم، صرف ادامه "جنگ ویرانگری می‌شود. برپایه "آمارهای رسمی، از سال ۱۳۵۹ تا آخر سال ۶۵ مبلغی بیش از ۴۸۸ میلیارد ریال صرف هزینه‌های جنگ شده است. در بودجه "سال ۱۳۶۶ نیز مبلغ ۶۶۰ میلیارد ریال برای ادامه "جنگ در نظر گرفته شده است.

ادامه "جنگ به میلیتاریزه کردن شئون اقتصادی کشور منجر گردیده است. به نوشته "مطبوعات ج.ا. هم اکنون وزارتخانه‌های صنایع، صنایع سنگین، معادن و فلزات و غیره برای تأمین نیازمندیهای جنگ به تولیدات خود جهت نظامی داده‌اند. دستگاه‌های خدماتی و سیستم ترابری هوایی، دریایی و زمینی، نظام درمانی و بهداشتی کشور ارائه "خدمات به جنگ را در درجه "اول، اهمیت قرار داده‌اند. امکانات مهندسی، آموزشی، اردوگامی و نیروی انسانی و غیره در خدمت جنگ است. گذشته از این در سیاست پولی و برنامهریزی و ارزی کشور نیز اولویت به تأمین نیازهای جنگ داده شده است.

جنگ صدها شهر و روستا و مؤسسه "صنعتی و مزرعه را یکمیلی نابود کرده است و میزان خسارات وارده از این طریق صدها میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. این بدان معنی است که در صورت پایان جنگ ده‌ها سال وقت و سرمایه "عظیمی برای بازسازی کشور ضرور خواهد بود.

۱۵ شهریور ماه ۶۶ روزنامه "جمهوری اسلامی" نوشت: "هر حمله بزرگ میلیارد‌ها ریال تدارک می‌طلبد". فقط در سال ۶۵ سی عملیات بزرگ و کوچک صورت گرفت. آنچه سران ج.ا. را نگران کرده است ارزش ریالی و ارزی این حملات است. اینکه در هر حمله‌ای هزاران کارگر و دهقان و کارمند و دانش آموز و دانشجو کشته می‌شوند، مورد توجه آنان نیست. ارقام زیرین تا اندازه‌ای گویای سیاست ضد انسانی رژیم خمینی است:

- بیش از نیم میلیون نفر نیروی رزمنده در سال ۶۵ به جبهه‌های جنگ اعزام شدند.

- در سال ۶۵ بیش از ۲۰۰ هزار نفر دانش آموز به جبهه رفته‌اند.

- طی یک سال، یعنی در سال ۶۵ حدود ۲۲۰ هزار کارمند دولت به جبهه فرستاده شده‌اند.

اینها ارقامی است که به نقل از رسانه‌های گروهی رژیم ذکر کردیم. اگر تعداد ده‌ها هزار کارگر اعزامی به کشتارگاه‌های جنگ را نیز در نظر بگیریم عظمت فاجعه‌ای که آینده "میهن ما را تهدید می‌کند آشکارا مشاهده خواهد شد.

جنگ برای میهن ما بیش از یک میلیون تن کشته و زخمی و معلول، حدود ۴۰ هزار تن اسیر و مفقود الاثر و نزدیک به سه میلیون، آواره جنگی بی‌آرزو شده است. پیکار علیه جنگ و در راه صلح، یعنی مبارزه برای نجات جان صدها هزار جوان ایرانی، یعنی نبرد علیه خرابی و آوارگی و بی‌خانمانی، یعنی نیکار در راه آینده "ایران.

در اینکه جنگ ایران و عراق محصول توطئه "امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا است، تردیدی نیست. امپریالیسم آمریکا و متحد استراتژیک آن در منطقه، اسرائیل، خواهان ادامه "جنگ و تضعیف هر چه بیشتر هر دو کشور همسایه هستند.

در بیانیه "یاد شده" هیئت سیاسی گفته می‌شد: "میهن ما ایران به مثابه یکی از بزرگترین کشورهای حوزه "نفطخیز خلیج فارس، که با اتحاد شوروی مرز مشترک دارد، همواره یکی از آماج‌های ژئوپلیتیک و استراتژیک امپریالیسم آمریکا و متحدان آن بوده است."

تمرکز بیش از حد نیروهای درباری آمریکا، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا در خلیج فارس بر خلاف ادعای کاخ سفید هیچ ارتباطی با تأمین امنیت کشتیرانی در منطقه ندارد. امپریالیسم آمریکا در صدد تحکیم و گسترش حضور نظامی خود در منطقه و احیاء "مواضع از دست رفته‌اش در ایران و سرکوب نهضت‌های راه‌های بخش در خاورمیانه و نزدیک است.

سیاست رژیم خمینی در عرصه‌های داخلی و خارجی بطور عمده به هدف‌های سیاسی-استراتژیک امپریالیسم آمریکا و متحدان ناتوئی آن در خاورمیانه و نزدیک کمک می‌کند. آیا می‌توان گفت این همسویی تصادفی است؟

بدون تردید پاسخ به این سؤال نمی‌تواند یکجانبه و قطعی باشد. مبارزه بر سر قدرت در هر حاکمیت نه تنها فروکش نکرده است، بلکه با گذشت زمان شدت نیز می‌یابد. نیروهای گوناگون، دارای پایه‌های اجتماعی مختلف، در مواردی حتی بعقل ذهنی، در برابر هم قرار گرفته‌اند. برخورد منافع، طبعاً اتخاذ مواضع گوناگون از جانب این یا آن گروه را مطرح می‌سازد.

افشای ماجرای "ایران-کویت" نه تنها ژرفای مبارزه میان جناح‌های مختلف در حاکمیت را نشان داد، بلکه در عین حال وجود جناح با نفوذی، بسرکردگی هاشمی رفسنجانی، که آماده "مصالحه" با امپریالیسم آمریکا است و ا به ثبوت رساند. اینکه سرمداران ج.ا. موفق شدند شعله "ایران-کویت" را در

داخل کشور سرعت خاموش کنند، خود بیانگر نفوذ فوق العاده این جناح است. آنچه در این میان جلب نظر کرد عملکرد شخص خمینی و دخالت مستقیم وی برای پرده پوشی حقایق بود. او شخصاً این جناح را زیر چتر حمایت خود گرفت. در بیانیه هیئت سیاسی، در تشریح ماجرای "ایران - گیت"، بدستی گفته شد که افشای این زد و بند صحت ارزیابی حزب توده، ایران درباره خطر امپریالیسم آمریکا، به عنوان دشمن اصلی خلقهای ایران و آتش افروز واقعی جنگ میان دو کشور همسایه، رابه اثبات رساند.

هدف فروش اسلحه از جانب ایالات متحده آمریکا به رژیم خمینی، از طریق دولت اسرائیل و "سیا"، فقط کمک به ادامه جنگ نبود، بلکه کاخ سفید، بنا به گفته ریگان، تحکیم مواضع "میاندهوها" در حاکمیت ج.ا. و هر چه فعال کردن نقش عمال خود در ایران را نیز در نظر داشت.

چنانکه در بیانیه هیئت سیاسی هم تاکید شده است، سفر مک فارلین و پارانش به ایران در عین حال بیانگر سیاست امپریالیسم آمریکا در قبال دگرگونیهای آینده ایران و آماده سازی آلترناتیوهای مختلف بمنظور احیای کامل مواضع از دست رفته خود در میهن ماست. ایالات متحده آمریکا همانگونه که با توجه به جهت گیریهای سیاسی برخی از نیروها در طیف اپوزیسیون ضد رژیم، در میان آنها در جستجوی آلترناتیو است، در درون حاکمیت جمهوری اسلامی نیز چنین هدفی را تعقیب می کند.

دو سال پیش کی سینجر، وزیر امور خارجه سابق آمریکا، نسخه زیر را برای تنظیم روابط "واشنگتن" با "تهران" ارائه داد. وی گفت: "حرفها و تحریکات ضد غربی ایران با گذشت زمان فروکش می کند و واقعیت های جغرافیائی و تاریخی بر بنیادگرایی مذهبی پیروز می گردد. ... منافع غرب ایجاب می کند که از اضمحلال دولتهای میانه رو غرب معانعت گردد. این به یک ایران مهار شده و نیز یک ایران قدرتمند نیازمند است. ... هدف غرب باید این باشد که از شکست عراق جلوگیری کند، اما بگونه ای که ایران را دچار ضعف و بی سامانی نازد. ایران متحدی است که اگر یک سیاست میانه روانه را دنبال کند، سیاست آن با منافع غرب برای ایجاد ثبات در خلیج فارس منطبق است. ... معامله پشت پرده "سران مرتجع ج.ا. با دولت ریگان و صهیونیستهای اسرائیلی در زمینه خرید تجهیزات نظامی، مناسبات بازرگانی با آمریکا، بویژه فروش نفت خام از جانب رژیم به آمریکا و نیز اجازه معامله کمپانیهای آمریکائی با ایران و فروش کامپیوترهای ساخت آمریکا به رژیم ج.ا. مؤید اجرای سیاستی است که کیسینجر مطرح ساخته بود.

امپریالیسم دارای پایگاه کم و بیش گسترده ای در داخل کشور است. بموقع خود، محمد مجتهد شبستری، یکی از دست اندرکاران رژیم، در مصاحبه ای با "کهنان" پایگاه داخلی امپریالیسم را به پنج گروه تقسیم کرد. گروه نخست: سرمایه داران وابسته. گروه دوم: "غرب زده ها" که بگفته وی در میان آنها "بسیاری از مسلمانان" را نیز می توان یافت. گروه سوم: "جاسوسان سیاسی و کارگزاران سیاسی امپریالیسم". گروه چهارم: "محافظة کارائی" که "از هر نوع تغییری در بنیادهای جامعه هراس دارند و می خواهند چه چیز مانند گذشته باقی بماند". بالاخره به گفته وی، گروه پنجم: "در ظاهر چه بسا خلاف امپریالیسم شعار می دهند، ولی نتیجه عمل و روش آنها به نفع امپریالیسم تمام می شود".

ما هم معتقد بوجود گروههای گوناگون عمال امپریالیسم در جامعه هستیم. اینها سرنوشته خود را از سرنوشته امپریالیسم جدا نمی دانند. سردمداران ج.ا. که لبه تیز حملات خود را در سالهای اخیر متوجه نیروهای انقلابی کرده اند، پایگاه داخلی امپریالیسم را عمدتاً دست نخورده باقی گذاشته اند که عناصر تشکیل دهنده آن بطور عمده در عرصه های اقتصادی و سیاسی عمل می کنند در طیف آلترناتیو "میانه رو" جای می گیرند.

طبیعی است که هم در داخل و هم در خارج از کشور (در مهاجرت) نیروهای سیاسی همین دست و مترقی اندک نیستند. اما متأسفانه آنها هنوز زیر آکنده اند و تحت فشار دائم نهادهای سرکوبگر رژیم قرار دارند. د و رویداد مهم در فاصله دو پلنوم کمیته مرکزی تشدید مبارزه میان جناحهای مختلف در حاکمیت را نشان داد: انحلال حزب حاکم - حزب جمهوری اسلامی - و یورش به گروه سید مهدی هاشمی.

اینکه اختلاف در درون حزب جمهوری اسلامی به نقطه غلیان رسیده بود، بر احدی پوشیده نبود. هاشمی رفسنجانی اولین شخصیت رژیم بود که وجود اختلاف شدید در حزب حاکم را افشا کرد و گفت که این حزب در واقع می بایست به دو سازمان سیاسی دارای ختمی جداگانه تقسیم می شد.

بعدها رسانه های گروهی رژیم بارها و بارها به اختلاف نظر در میان باصطلاح "نیروهای فعال و مؤثر انقلاب" اشاره کردند. کنفرانس ملی حزب موضع جناحها را بدستی توضیح داده است. مادر اینجا قصد نداریم که بار دیگر به تشریح این موضوع بپردازیم. آنچه باید در نظر گرفته شود، وجود جناحها و ادامه مبارزه میان آنهاست.

باز داشت گروه سید مهدی هاشمی نخستین تقاضای آشکار و روفی مبارزه بر سر قدرت بود. گروه هاشمی با دادن اطلاعات، پیرامون مذاکرات پشت پرده برخی از سران ج.ا. با امپریالیسم آمریکا و دولت اسرائیل برای خرید تجهیزات نظامی، به سر دبیر روزنامه "لبنانی" "الشرع"، در واقع در صدد وارد

آوردن ضربه به جناح "میانه رو" تحت سرکردگی هاشمی رفسنجانی بود. پایخ این جناح ضربه متقابل به گروه سید مهدی هاشمی با حمایت کامل خمینی بود. اگر شخص خمینی پا در میان نمی گذاشت و به ری شهری، رهنمودهای لازم را نمی داد، به احتمال قوی حمله پر دامنه به گروه هاشمی، که منتظری حامی آن بود، امکان پذیر نمی شد.

ضربه وارده به گروه هاشمی در واقع آغاز مبارزه برای قبضه کردن حاکمیت پس از مرگ خمینی بود. اگر ماجرای "ایران - گیت" نیز وجود داشت، جناحهای گوناگون دیر یا زود می بایست آشکارا رو در روی هم قرار می گرفتند. دستگیری عده ای از سران سپاه پاسداران همراه با گروه هاشمی و نیز شینامه هاشمی که پس از این یورش به مقیاس وسیع در تهران و اصفهان و قم و دیگر شهرستانها انتشار یافت نشان داد که مبارزه هنوز پایان نیافته است.

شوی تلویزیونی مهدی هاشمی فشاری بود برای وادار ساختن منتظری به عقب نشینی. نامه منتظری به خمینی که صدای ج.ا. در روز ۲۴ آذرماه ۶۶ آنرا پخش کرد، بیانگر این واقعیت بود. منتظری در نامه ای خطاب به خمینی، ضمن تشکر از موضعگیری مدبرانه و برخوردار قاطع نسبت به "جرمیانات انحرافی" نوشت: "ستور فرمائید که به جرائم و اتهامات سید مهدی هاشمی و افراد مربوطه وی بدون اغماض ... رسیدگی شود و مبادا مناسبات سببی ایشان و یاد دیگران با اینجانب و بیا هر کس و بیار عایت حرمت نبر و هامنح تحقیق و رسیدگی گردد. ..."

این نامه منتظری پس از گذشت یکماه از دستگیری گروه سید مهدی هاشمی و "اعترافهای" تلویزیونی وی که در آن به همه باصطلاح "جرائم" اعتراف کرد، از صدای ج.ا. منتشر گردید و وجود "مناسبات سببی" میان متهمان و منتظری را در مقیاس گسترده ای فاش ساخت. باید خاطر نشان سازیم که حذف گروه مهدی هاشمی از جمله خواست امپریالیسم آمریکا و عمال محلی آن بود.

اندکی بعد از دستگیری گروه هاشمی، خبر دستگیری گروه کاشانی، نماینده مجلس شورای اسلامی، و عده ای از افسران عالی رتبه ارتش به اتهام پخش اعلامیه میان نیروهای مسلح انتشار یافت. در این اعلامیه از "توطئه" الغای ارتش و باصطلاح ضرباتی که از این طریق می تواند به "انقلاب اسلامی" وارد آید سخن می رفت.

دستگیری افسران ارتش تقاضای آشکار و علنی اختلاف میان ارتش و سپاه پاسداران بود. این مبارزه سالهاست که ادامه دارد. ضربه زدن به ارتش پس از دستگیری عده ای از فرماندهان سپاه پاسداران، بویژه در اصفهان، غیر قابل پیش بینی نبود. در واقع آنچه ما ناظرش بودیم نمایش قدرت جناحها بود و در آینده باز هم شاهد تبادل اینگونه ضربه ها خواهیم بود. آنچه برای ما به عنوان یک سازمان سیاسی مطرح بوده و هست، تحلیل مستمر این اختلافها و برآورد نتایج احتمالی آنها و از همه مهمتر پیدا کردن شیوه های، بهره گیری از تضادهای موجود در درون هیئت حاکمه است.

حزب ما همواره به این نکته مهم توجه داشته است که اختلاف در هرم حاکمیت و گروههای وابسته به جناحهای مختلف آن، حتی در دوران حیات خمینی نیز شدت می یابد. هم اکنون کلان سرمایه داران بازار بمنابه بزرگترین قدرت اقتصادی موجود در کشور به قدرت سیاسی قابل توجهی تبدیل شده اند و در واقع دولتی در داخل دولت بشمار می روند. نمایندگان آنها در نهادها و غیره با طرح مسائلی از قبیل اوامر "مولوی" و "ارشادی" حتی دستورات خمینی را زیر علامت سؤال می برند. در آنجا که دستورات خمینی با منافع آنها تضاد دارد یا پیش کشیدن "ارشادی" بودن "امر امام" از اجرای آنها خودداری و بدینسان نظام "ولایت فقیه" را تضعیف می کنند.

کمیته مرکزی باید توجه زیادی به نیروهای مسلح کند. نیروهای مسلح رژیم، یعنی ارتش، سپاه، بسیج، کمیته ها، شهربانی و ژاندارمری دچار اختلافهای شدید در درون خود و با یکدیگر هستند.

سپاه، بمنابه یک قدرت مهم نظامی مزد بگیر، در جامعه به عنوان ارگان سرکوبگر رژیم شناخته شده است. این نهاد با ساختار ویژه خود نه تنها مجموعه نیروهای مسلح، بلکه مدارس و دانشگاهها و کارخانه ها را نیز تحت نظارت قرار داده است. ایجاد ترس و وحشت از جمله حربه های است که فرماندهی سپاه به مقیاس وسیع از آن بهره می گیرد. توده های خلق سپاه پاسداران را چماق رژیم می دانند.

سپاه منسج و تابع فرماندهی واحد نیست، اگر چه این فرماندهی وجود دارد. هر یک از جناحها و شخصیت های ج.ا. سعی دارند تا بخشی از سپاه را تابع خود سازند. چند شاخه شدن سپاه نیز از اینجا ریشه می گیرد و این امر مایه وحشت رژیم است. دولت کوشید تا با تشکیل وزارت سپاه پاسداران، این گروه از نیروهای مسلح را تابع خود کند. اما این عمل دولت به تشدید تضاد میان سپاه انجامید. در مجموع، سپاه پاسداران همچنان، خود را "صاحب انقلاب اسلامی" می داند. اختلاف میان ارتش و سپاه بر کسی پوشیده نیست. علیرغم کوشش رژیم، در ارتش موج مقاومت پنهانی در مقابل رژیم افزایش می یابد. البته نباید از نظر دور داشت که اکثر فرماندهان ارتش در عین حال در موضع ارتجاعی قرار دارند و باید حساب بدنه ارتش را از فرماندهان آن جدا کرد. سربازان و درجه داران و حتی بخشی از افسران جز بطور عمده از نظر منافع و پایگاه طبقاتی و وابسته به زحمت کشان، بویژه کارگران و دهقانان هستند. به هنگام اوج نهضت انقلابی، موضع گیری سپاه و ارتش در قبال توده ها

دارای اهمیت ویژه ای است و باید مورد نظر کمیته مرکزی باشد.

در شرایط کنونی، حزب ما بدترستی پرچم صلح را برافراشته است و در راه پایان دادن بدون قید و شرط به جنگ و حل مسائل مورد اختلاف در پشت میز مذاکره، مبارزه می کند. ما باید به این پیکار ادامه دهیم و از قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و پیشنهادهای صلح اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و نیز کوششهای کشورهای غیر متعهد و سازمانهای بین المللی در این زمینه دفاع کنیم. باید سیاست "جنگ جنگ ناپیروزی" رژیم را بیشتر افشا کرد. درست است که مردم خواهان پایان دادن به جنگ هستند. اما نباید فراموش کرد که رژیم هنوز از ناسیونالیسم و باورهای مذهبی، برای تأمین جبهه ها از نظر نیروی انسانی، می تواند بهره بگیرد.

حزب ما باید برای انشای توطئه های امپریالیسم آمریکا و متحدان "ناتو" آن اهمیت زیادی قائل شود. هم اکنون رژیم ج.ا. از حضور نظامی آمریکا در منطقه برای اجرای مقاصد خود استفاده می کند. هدف رژیم از تبلیغات "ضد آمریکائی" آغاز شده در جامعه، جز سرپوش گذاردن بر مقاصد ضد ملی خود نیست. ماههای اخیر تقریباً همه سردمداران رژیم هر یک بطریقی امپریالیسم آمریکا را مورد حمله قرار داده اند. اما این حملات در حرف است و تنها جنبه تبلیغاتی دارد. آنها با ایالات متحده سر جنگ ندارند و ترجیح می دهند تا جنگ را به کویت بکشانند. این سیاست رژیم ج.ا. عملاً در خدمت هدف استراتژیک - سیاسی ایالات متحده آمریکا در منطقه است.

بنابراین حزب ما باید بموازات افشای استراتژی امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس کماکان به افشای سیاست رژیم که در هماهنگی با این استراتژی است، بپردازد.

پیکار علیه ادامه جنگ علاوه بر روشنگری، نقش بسیج توده ها را نیز در بر دارد. برای تشدید مبارزه علیه جنگ باید به ایجاد جمعیت های دمکراتیک توجه کرد. به نظر می رسد در شرایط کنونی تشکیل جمعیت های مبارزه در راه صلح در محله های شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچک و نیز در کارگاهها و کارخانه ها، می تواند نقش بسزائی در تجهیز توده ها ایفا کند. نیروهای مترقی و صلحدوست باید در این راه گام بردارند. مانع از این جمعیت های مردمی با تمام قوا دفاع خواهیم کرد.

نکته مهمی که باید مورد نظر قرار گیرد عبارت از بی آمدهای مخرب جنگ در همه عرصه های اجتماعی - اقتصادی است. در این باره باید حق را ادا کرد، اما نباید بحران گسترده ساختاری رژیم را فقط ناشی از جنگ دانست. چنین دیدگاهی خود بخود با دیدگاه سران مرتجع ج.ا. که سالهاست این سیاست را تبلیغ می کنند، هماهنگ می شود. سران و افسران رژیم می خواهند چنین وانمود سازند که گویا همه مصائب و بدبختی ها، که میلیونها ایرانی با آن روبرو هستند، محصول جنگ است و پس از خاتمه آن همه معضلات یکباره حل خواهد شد. مشکلات عظیمی که توده های زحمتکش میهن ما با آن روبرو هستند زائیده سیاست ضد مردمی و ضد ملی رژیم ج.ا. است. رژیم که با اتکا به توده های زحمتکش روی کار آمد و تحقق بخشیدن به خواستهای زحمتکشان را وعده داد، از ترس تداوم انقلاب که خواست زحمتکشان بود، به انقلاب پشت کرد و چون فاقد برنامه مدون در زمینه اجتماعی - اقتصادی بود، راه رژیم گلاشته را در پیش گرفت. نظام سرمایه داری وابسته این بار در واپس مانده ترین شکل خود بروز کرد. سرمایه به خدمات، تجارت، واسطه گری، صرافی و غیره روی آورد. بورژوازی تجاری جایگزین گروههای مالی - صنعتی دوران شاه شد. نقدینگی متمرکز در دست عده معدودی از بزرگان با سرعت نجومی رو به افزایش گذار و از ۴۲۰۰ میلیارد ریال در سال ۵۹ به ۱۰۷۲۲ میلیارد ریال در آغاز سال ۶۶ رسید که در تاریخ معاصر ایران بی سابقه است. ۸۰ تیرماه ۶۶ روزنامه "اطلاعات" نوشت که ۹۵ درصد این نقدینگی متعلق به ۳ تا ۵ درصد اهالی کشور است.

این اعتراف ژرفای ورطه میان فقر و ثروت در جمهوری اسلامی را نشان می دهد. عملکرد مالی دولت عامل اصلی تسریع رشد نقدینگی بخش خصوصی و تعمیق روز افزون ورطه میان فقر و ثروت در جامعه است. طبق بررسی منتشره از جانب مرکز آمار ایران افراد جامعه به سه گروه - کم درآمد، متوسط درآمد و پر درآمد - تقسیم می شوند. این بررسی مشخص می کند که در فاصله سالهای ۶۱ و ۶۲ سهم خانواده های کم درآمد و متوسط درآمد در مناطق شهری و روستائی، که ۸۰ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می دهند، همواره در حال کاهش بوده است. در حالیکه درآمد پر درآمدترین گروه اجتماعی افزایش داشته است.

تقسیم درآمد میباید مستقیم با نظام اجتماعی - اقتصادی و خصلت دولت حاکم دارد. در جامعه سرمایه داری دولت از طریق بودجه کشور درآمد ملی را بسود غارتگران اجتماعی، یعنی کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان، تقسیم می کند. در جمهوری اسلامی در حالیکه میانگین بالاترین درآمد ۲۰ هزار تومان در ماه است، عده ای از مردم کشور، بویژه در مناطق روستائی، درآمدی حدود ۱۸۰ تومان در ماه دارند. شمار این گروه در سر کشور به ۴ میلیون تن بالغ می شود.

کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان، همراه با گروهی از روحانیون حاکم، کلیه اهرمهای مالی، بازرگانی و مقاطعه کاری را قبضه کرده اند. "سازمان اقتصاد اسلامی"، "بنیاد نبوت"، "صندوق قرض الحسنه" جاوید" و دیگر

بنیادهایی که زیر پوشش اسلامی و زیر چتر حمایت سران مرتجع رژیم ج.ا. بوجود آمده اند، امور عمرانی، بازرگانی و به مقدار زیادی امور مالی را تحت نظارت دارند.

گردانندگان صندوقهای قرض الحسنه قدرت مالی جدیدی هستند. کلان سرمایه داران بازار و سهامداران بنیادهای گوناگون کاسبکاران را مجبور می کنند تا پس اندازهای خود را نه به بانکها، بلکه به صندوقهای قرض الحسنه بپردازند و بدینسان قدرت مالی جدیدی در برابر دولت بوجود می آورند.

کشش سرمایه بسوی خدمات، که بیشترین سودها را دارد، صنایع کشور را با ورشکستگی روبرو ساخته است. در نتیجه، تولید کارگاههای صنعتی مستمراً رو بکاهش می رود. طبق ارقام دولتی، میزان تولید ناخالص ملی در سال ۶۵ به کمتر از ۵۰ درصد سال ۶۲ رسید. این کاهش به معنی کاهش درآمد ملی و تقلیل چشمگیر درآمد سرانه و نیز تشدید بیکاری و سیر صعودی قیمت ها در کشور بود.

طبق اعتراف گردانندگان اهرمهای مملکتی سالانه حداقل ۱۵ درصد از قدرت خرید حقوق بگیران کاهش می یابد. تعداد بیکاران و نیمه بیکاران به بیش از ۵ میلیون نفر می رسد.

کارگران کشور با مشکلاتی چون بیکاری، گرانی و اعزام به جبهه های بازگشت ناپذیر جنگ روبرو هستند. طبیعی است که در چنین شرایطی سازمان دادن مبارزه متحد و متشکل کارگران با اشکال زیادی، روبرو می شود. بویژه اگر در نظر داشته باشیم که هنوز هستند کارگرانی که بدلیل داشتن باورهای مذهبی به وعده های رژیم باور دارند. اما آیا این امر می تواند و باید از مبارزه اعتصابی کارگران جلوگیری کند؟ این سؤالی است که هم اکنون در برابر برخی از مبارزان در داخل کشور قرار دارد. گاه گفته می شود که عوامل عینی از قبیل "رشد نرخ بیکاری"، ترس از دست دادن کار، شرایط وخیم جنگی و غیره کارگران را به اتخاذ تدابیر محتاطانه تر وادار می کند. طرفداران این نظر معتقدند که علیرغم نارضایی شدید، عوامل یاد شده "منجر به کاهش روحیه رزجویانه" کارگران می گردد."

گرچه در این تحلیل نکته های معقولی وجود دارد، اما تجربه زندگی نشانگر آن است که نمی توان با چنین حکمی موافقت کرد. مبارزه اعتصابی کارگران که در سالهای ۶۲ و ۶۳ در اوج خود بود تا امروز با فراز و نشیب هائی جریان دارد. ناگفته پیداست که مبارزه اعتصابی کارگران نیز مانند هر مبارزه دیگری نیاز به سازماندهی دارد. این امر بویژه در کشور ما که کارگران فاقد سندیکاهای اتحادیه های مستقل هستند، اهمیت ویژه ای کسب می کند.

درست به همین دلیل کنفرانس ملی حزب توده ایران رفتن به میان کارگران و تشکیل هسته های مخفی رهبری از خود کارگران را سر لوحه برنامه عمل هسته های حزبی قرار داد. این هسته های مخفی که از کارگران با اتوریته تشکیل می شوند، با روشنگری به تجهیز نیروها کمک خواهند کرد.

مقابله با بیکاری، گرانی، جنگ و بی آمدهای مخرب سیاست ضد خلقی رژیم ج.ا. جز از راه مبارزه امکان پذیر نیست. اعتصاب برنده ترین حربه در دست طبقه کارگر است. اگر در سالهای اخیر برخی از اعتصابها با موفقیت روبرو نشدند، علت را باید در عدم شکل و اتحاد کارگران بیکاری کرد. در این زمینه نباید تبلیغات رژیم و نیز تشدید ترور و اختناق در کارگاهها را نادیده گرفت. مبلغان رژیم کوشش فراوانی کردند تا وجود طبقات و مبارزه طبقاتی را نفی کنند. اما خیلی زود مشت آنان بازش شد. کارگران از آزادی به مایهت رژیم بی بردند و برای تحقق خواستهای طبقاتی خود دیار به اعتصاب به مبارزه برخاستند. نگاه داشتن شعله های اعتصاب باید نبرد اعتصابی کارگران را سازمان دهند. باید فرد فرد کارگران بدانند که حق گرفتاری است، نه دادنی. نباید لحظه ای از یاد برد که عملکرد قوانین اجتماعی پیوند نزدیک با کار و فعالیت و مبارزه توده ها دارد و روندهای اجتماعی را بوجود می آورد. به همین دلیل کنفرانس ملی در مصوبات خود نقش مهم تجهیز هر چه بیشتر زحمتکشان را خاطر نشان کرد.

هسته های حزبی می کوشند رهنمودهای کمیته مرکزی را بی کم و کاست بمرور اجرا گذارند. زیر می دانند که خودداری از اجرای این با آن موضوع تصویب شده از طرف ارکانهای عالی حزب می تواند ما را از راه اصلی مبارزه منحرف سازد. رژیم می خواهد تا در جامعه باصلاح آشتی طبقاتی برقرار کند. تکیه روی "امت واحد" که هم مرز میان طبقات و هم مرز میان ملتهارا نادیده می گیرد و باصطلاح فروش سهام کارخانه ها به کارگران به تقلید از رژیم گذشته، باهدف تبدیل مبارزه طبقاتی به "همزیستی طبقاتی" انجام می شود. اما میان کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان و میلیونها تن کارگر و دهقان از هستی ساقط شده و دست بگریبان گرسنگی، فقر و بیماری و بی خانمانی نمی تواند همزیستی طبقاتی وجود داشته باشد. میان این دو گروه مبارزه طبقاتی به اشکال گوناگون وجود داشته و خواهد داشت. این مبارزه عینی است، وابسته به اراده رژیم نیست و نمی توان با دستیازی به انواع شعبده بازیها آن را از بین برد. آشتی میان دارندگان وسائل تولید و کسانی که جز نیروی کار خود چیزی برای فروش ندارند ناممکن است.

باید توجه داشت که معمولاً به هنگام رکود سیاسی و تسلط نیروهای ارتجاعی

مخرب نظام سرمایه داری وابسته را با مردم در میان می گذاریم و با استناد به واقعیت های انکار ناپذیر ثابت می کنیم که این نظام قادر به نجات کشور از واپس ماندگی اقتصادی و دستیابی به صلح کنونی رشد انقلاب علمی-فنی و نیز تأمین پیشرفت در عرصه اجتماعی نیست و راه نجات در مبارزه در راه سیاست اجتماعی-اقتصادی با دورنمای سوسیالیستی است.

کنفرانس ملی برنامه گسترده حکومت دمکراتیک انقلابی را برای بازتاب در قانون اساسی ارائه کرده است. هدف جلوگیری از استقرار هر نوع حاکمیت ارتجاع و عمال امپریالیسم در کشور در آینده است. ما خواهان ایجاد چنان شرایطی هستیم که در آن دمکراسی با شرکت وسیع توده های خلق، و در درجه نخست طبقه کارگر، اعمال گردد. به باور ما، با هشت سال تجربه پس از انقلاب اندیشه نیاز به این شکل دمکراسی در اذهان توده های خلق جای گرفته است. طبیعی است که ما به هیچ وجه شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه را نادیده نمی گیریم. منظور ما از شرط عینی صلح فعلی تکامل اقتصادی است. لنین بحث پیرامون استراتژی حزب را که مبتنی بر تحلیل صریح امکانات اقتصادی نباشد، بیهوده می دانست (مجموعه آثار، جلد ۱۹، ص ۱۴۱، به زبان فارسی).

گفته می شود که حزب توده ایران از اعلام نظر آزادی تام و فوری طبقه کارگر هراس دارد و بنابراین "رفرمیست" و "اپورتونیست" است. آری، ما آزادی تام و فوری پرولتاریا را مطرح نمی کنیم زیرا هنوز زمان طرح این شعار نرسیده است. این موضع مانع از هراس و دیدگاه های رفرمیستی و اپورتونیستی، بلکه از واقع بینی و تشخیص درست مرحله انقلاب سرچشمه می گیرد. حزب ما حزب پیشرو طبقه کارگر است و به هیچ وجه در موضع سکتاریسم و اپورتونیسم "چپ" قرار نخواهد گرفت. ما اصول لنینی را رهنمود عمل قرار می دهیم و مارکسیسم - لنینیسم را بگونه ای خلاق در شرایط جامعه خود پیاده می کنیم. مسئله عمده برای حزب توده ایران تعیین مرحله گذار انقلاب از طریق تجهیز نیروها است. ما مخالف اختلاط مراحل انقلاب و تاواندن آن هستیم. طرح این با آن مرحله انقلابی بدون در نظر گرفتن ماهیت آن و بدون توجه به پایه های اجتماعی انقلاب، جز بازی کودکانه با انقلاب نیست.

برنامه مصوب کنفرانس ملی مرحله کنونی انقلاب ایران را "ملی و دمکراتیک" تعیین کرده است. ما خاطر نشان ساخته ایم که در کشور ما هنوز وظایف دمکراتیک عام و رهائی ملی تحقق نیافته است. رونمای عیبناگوار ارتجاع ضد خلقی تحصیل شده بر جامعه ما در تضاد آشکار با پیشرفت اجتماعی و منافع نیروهای اجتماعی گوناگون و از آنجمله لایه های آزبورژوازی، تروچک و متوسطا است. انقلاب ملی و دمکراتیک باید این تضاد را حل کند. حزب توده ایران انقلاب ملی و دمکراتیک را روندی یویا و در واقع آغاز گذار به مرحله عالیتری می داند. در برنامه حزب کلیه جوانب انقلاب ملی و دمکراتیک مورد بررسی قرار گرفته است و خاطر نشان می شود که بدون تردید پیروزی قطعی انقلاب ملی و دمکراتیک در دوران ما جز از طریق گذار به سوسیالیسم امکان پذیر نیست. بنابراین تداوم انقلاب و مستحکمی تاریخی آن و درجه پیگیری آن، با هر موهنی در انقلاب گره می خورد. حزب ما وظیفه خود می داند که با تمام قوا در راه تأمین هر موهنی حزب طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک مبارزه کند. طبقه کارگر و حزب آن، در صورت تجهیز نیروی عظیم توده های زحمتکش و در پیش گرفتن سیاست صحیح و اصولی مبتنی بر واقعیت و بدون از ماجراجویی و چپگرایی و اپورتونیسم، می تواند با موفقیت رسالت تاریخی خود را انجام دهد.

همچنین اینکه ما بدستی تشکیل "جبهه متحد خلق" برای سرنگون کردن رژیم در مرحله ملی و دمکراتیک انقلاب را مشروط به تأمین هر موهنی طبقه نمی دانیم، سبب شده که مورد یورش تبلیغاتی قرار گیریم. به نظر هیئت سیاسی پلنوم کمیته مرکزی باید پیشنهاد هائی را که زیر امون مرحله انقلاب از طرف دیگر نیروها مطرح می شود، مورد بررسی قرار دهد.

هیئت سیاسی بر آن است که خط مشی سیاسی اتخاذ شده از جانب حزب، منعکس در برنامه آن، صحیح ترین، دقیق ترین و علمی ترین مشی سیاسی است.

در حال حاضر اکثر سازمانهای چپ انقلابی فرمولهائی درباره مرحله انقلاب ارائه می دهند که با شرایط مشخص تاریخی جامعه ایران انطباق ندارد. مثلاً برخی از سازمانها مرحله انقلاب را "دمکراتیک" می دانند و معتقدند که لزومی به انقلاب ملی و دمکراتیک نیست. آنها خصلت "ملی" انقلاب را پایان یافته می دانند و بر آنند که رژیم جمهوری اسلامی یکی از "مستقلترین" رژیمها در جهان بشمار می رود.

حاملان این تز اولاً: معنی "استقلال" و با صحیح تر گفته باشیم "رهائی ملی" را درک نکرده اند و ثانیاً: "استقلال" را فقط در محدوده - کشور مستشاران نظامی آمریکا در ایران ارزیابی می کنند و معتقدند که پس از بدور راندن آنها از ایران رژیم جمهوری اسلامی استقلال عمل دارد. به نظر آنان چون جمهوری اسلامی از هیچ کشور خارجی "فرمان پذیر" نیست می توان آن را مستقل نامید. این بر خورد، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ سیاسی، نادرست است.

ما مقوله "ملی" و "استقلال" را به معنی دیگری - به معنی مارکسیستی - لنینیستی آن درک می کنیم. ما رهائی ملی را در تأمین "استقلال اقتصادی" می دانیم. اکثر کشورهای "جهان سوم" دارای استقلال سیاسی هستند. هیچ یک از

ژرفای ناراضائی توده ها، حضور و عمل آنها در جامعه تا زمان معینی "نامرئی" می ماند. ولی این فقط صورت ظاهر است و حتی در شرایط ترور و اختناق توده های زحمتکش با مقاومت "نامشهود" خود، با هشپاری و بیداری و انواع واکنش ها عرصه را بر نیروهای ارتجاعی حاکم دمیدم تنگ تر می کنند و بر جریان رویدادها تأثیر می گذارند. تجربه گذشته، از جمله تجربه سالهای بعد از انقلاب، این واقعیت را به اثبات رسانده است.

هم اکنون افزون بر کارگران، دهقانان تهیدست نیز در بخشی از روستاها بر شدت مبارزه علیه زمینداران بزرگ افزوده اند. این مبارزه روبه گسترش نگرانی برخی از محافظ حاکمیت را فراهم آورده است. تصادفی نیست که "اطلاعات" (۱۰ شهریور ۶۶) در "یادداشت هفته" مسئله "هیجانات یکی دو ساله" اخیر در اطراف روستاها را مطرح کرده و از دولت می خواهد تا با "اهمیت ضروری و فوری مبادرت به فروکش کردن این هیجانات بکند". "اطلاعات" می نویسد: "دولت اگر در حل این مهم در کوتاه مدت دچار کندگی شود، قطعاً خسارات جبران ناپذیری به پیکر نظاممان در بُعد اقتصادی و حتی مسائل اجتماعی خواهد خورد..."

حزب ما، چنانکه در اسناد و مدارک رسمی آن منعکس است، به نقش توده های خلق در انقلاب اهمیت فوق العاده ای می دهد. ما توده های خلق را آفریننده تاریخ و نیروی محرکه عمده ترقی اجتماعی و نوسازی انقلابی جامعه می دانیم. میان پیشرفت اجتماعی و نقش توده ها پیوند دیالکتیکی متقابل وجود دارد. توده ها عامل اصلی در پیروزی یا شکست جنبش انقلاب هستند.

برخی از نیروهای چپ می گویند تا مبارزه طبقه کارگر را صرفاً به منافع خود طبقه محدود کنند. این یک نظر انحرافی و ناصحیح است. تا زمانی که طبقه کارگر همکاری همه جانبه دیگر زحمتکشان شهر و روستا را جلب نکند نمی تواند پرچمدار مبارزه در راه سرنگون کردن رژیم باشد. این اندیشه که "شعارهای حزب طبقه کارگر" فقط برای کارگران مطرح می شوند، ضد لنینی است. زیرا به تصریح لنین، این شعارها برای تمام مردم پیش کشیده می شوند ("بیداری اسبا"، بزبان فارسی، ص ۴۵-۴۴).

متأسفانه اینگونه احکام لنینی هنوز برای آن گروه از سازمانهای چپ که در صد "نواوری" هستند روشن نیست. وقتی ما اهمیت طرح مسائل دمکراتیک عام، یعنی خواست مردم را مطرح می سازیم، حزب ما را به "بوپولیسم" و "رفرمیسم" متهم می سازند و مدعی می شوند که گویا از سیاست مستقل پرولتاریا عقب نشینی کرده است. در حالیکه برنامه و قلمنامه اصلی مصوب کنفرانس ملی انطباق کامل با سیاست مستقل پرولتاریا دارد. حزب ما استقلال طبقاتی را به معنی چرخیدن طبقه کارگر به گرد خود نمی داند و معتقد است که طبقه پیشرو باید با انرژی بیشتری در رأس توده ها و در راه خواست آنان مبارزه کند. مارکسیسم - لنینیسم نیز جز این تجویز نمی کند. حزب توده ایران به مثابه حزب طراز نوین طبقه کارگر هیچ باکی از طرح منافع خلق و مبارزه در راه آن ندارد. مردم، که مادر اسناد و مدارک حزبی از آنها پیاده می کنیم و مورد بورش و اتهام فرار می گیریم، به گفته لنین "یعنی پرولتاریا در دهقانان و خرده بورژوازی ده و شهر (که اینها از مردم هستند)" آثار منتخب در ۲ (جلد ۲، ص ۵۴).

اگر حزب طبقه کارگر نخواهد و تلاش نکند که تمام مظاهر مبارزه علیه رژیم را بررسی و بر آن اساس برنامه مبارزه خود را تنظیم کند و از ناراضائی های عمده اقتدار و گروه های اجتماعی بهره گیرد، نمی تواند ادعای رهبری طبقه را داشته باشد، تا چه رسد به رهبری انقلاب و بدست گرفتن حاکمیت.

لنین می گفت سیاست یک علم است. خط مشی سیاسی باید بانوجه به همه نیروها و سازمانها و احزاب و طبقات و گروه های اجتماعی فعال در یک کشور تعیین و تدوین گردد، نه آنکه فقط بر اساس خواستها و نظر گاهها و درجه کلامی مبارزاتی یک طبقه و یا گروه اجتماعی و یا یک حزب و سازمان.

شاخص های اجتماعی - اقتصادی بیانگر تشدید بحران و در آمیزی مبارزه دمکراتیک عام با مبارزه طبقاتی است. ما هم اکنون شاهد هر چه محدودتر شدن پایه های سیاسی و اجتماعی رژیم هستیم. این بدان معناست که مبارزه در راه خواستهای دمکراتیک عام و پیگذار علیه ارتجاع و امپریالیسم در آینده بیش از پیش شدت خواهد یافت. بنابراین هر حزب و سازمان سیاسی باید، برای جلب توده های خلق به مبارزه استراتژیک و تاکتیک دقیق و منطبق با شرایط مشخص - تاریخی جامعه را عرضه دارد. این استراتژی و تاکتیک باید چنان تدوین گردد که بتواند نیروهای هر چه بیشتری را بسوی مبارزه در راه سرنگون کردن رژیم جلب کند. چنین برنامه ای نمی تواند و نباید به تأمین خواستهای طبقه پیشرو محدود گردد.

حزب توده ایران یگانه سازمان سیاسی انقلابی کشور است که تاکنون یک برنامه منسجم ارائه داشته است. برنامه ما همخوانی کامل با شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه دارد، آرایش طبقاتی در عرصه داخلی و تناسب فوا در صحنه بین المللی را بدستی منعکس می سازد و چارچوب آن مبارزه حد اکثر نیروی خلق علیه رژیم ضد خلقی ج.ا. را در بر می گیرد.

برنامه حزب مسئله تشکیل حکومت دمکراتیک انقلابی را در نظر گرفته است. هدف پایان دادن به بحران عمیق ساختاری در جامعه است. مایه آمدهای

جامعه* سرمایه داری و مناسباتش با دیگر نیروهای مترقی پیوند دارد. شکل و وسعت اتحادهای طبقاتی پرولتاریا با خصلت دوران تاریخی، مرحله* معین و مشخص مبارزه در این یا آن کشور، رشد خود طبقه و قابلیت آن در رهبری مبارزه* آزادیبخش، تناسب نیروهای طبقاتی و بالاخره ویژگیهای ملی هر کشوری تعیین می شود.

برای دستیابی به سرکردگی، پرولتاریا و در رأس آن حزب طبقه کارگر باید توده های استثمارشونده را متحد و بدینسان پیروزی بر بورژوازی را تضمین کند.

آیا حزب توده* ایران در برنامه* خود جز این گفته است؟ اختلاف بر سر درک علمی و مقوله* امکان و واقعیت است. در حالی که ما از امکان هرزومنی طبقه، یعنی قانونمندیهای عینی و عملی حاکم بر جامعه* مشخص صحبت می کنیم، منتقدین حزب، هرزومنی پرولتاریا را به مثابه* یک واقعیت، یعنی آنچه که هم اکنون وجود دارد، در نظر می گیرند و سیاست خود را بر همین پایه تدوین می کنند. چنین برخوردی قانونمندیهای عینی در یک جامعه را، که بطور مشخص عمل می کنند، نادیده می گیرد و آمیخته با ذهنگرائی می شود. اسلوبی که این سازمانها بکار گرفته اند در آخرین تحلیل به مزوی شدن طبقه و حزب آن در جامعه منجر می شود و نافع هرگونه آلترناتیو، برای رژیم جمهوری اسلامی است.

حزب ما بدرستی خاطر نشان می کند که در حال حاضر نه نیروهای چپ پیرو سوسیالیسم علمی و نه نیروهای انقلابی غیر مارکسیستی هیچیک به تنهایی آلترناتیوی نبوده و نیستند. سازمانها و احزاب و گروهها و شخصیت های پیرو سوسیالیسم علمی، مبارزان و انقلابیون غیر مارکسیست و نیروهای آزادیخواه و میهن پرست تنها در صورت تشکیل در جبهه* متحد خلق و در چارچوب برنامه* مشترک می توانند به آلترناتیوی در برابر رژیم تبدیل گردند. آیا همه* این نیروهای دارای خواستهای گوناگون، آماده* پذیرش رهبری طبقه و حزب آن هستند؟ تأمین هرزومنی پرولتاریا در گرو خواست طبقه* کارگر و حزب آن نیست. البته، چنانکه بارها گفته ایم، باید در این راه تلاش شود. اما تا زمانی که دهقانان تهیدست و دیگر زحمتکشان غیر پرولتاریا، شهرو روستا در جریان زندگی به این نتیجه و موضع نرسند که باید رهبری طبقه* کارگر را بپذیرند، تأمین هرزومنی پرولتاریا غیر ممکن خواهد بود.

بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم دستیابی به اتحاد طبقه* کارگر با دهقانان را یکی از شرط های عمده* تأمین هرزومنی حزب طبقه* کارگر می دانستند. لنین می گفت: "تمام وظیفه ای که کمونیست ها برعهده دارند آن است که بتوانند عقب ماندگان را مجاب کنند و میان آنها کار کنند، نه این که با شعارهای من در آوردی کودکانه* "چپ" میان خود و آنان حصار بکشند" (لنین، "بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم"، منتخبات، جلد دوم، قسمت دوم، ص ۴۵۲).

موضع حزب توده* ایران پیرامون نقش طبقه* کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک از تئوری مارکسیستی - لنینیستی سرچشمه می گیرد. ما معتقدیم که باید از طریق مبارزه* سرخت روزمره، در چارچوب جبهه* متحد خلق، رهبری روند انقلابی را بدست گرفت. اما این بدان معنی نیست که هر سازمان سیاسی برای اینکه در این جبهه پذیرفته شود باید سرکردگی حزب طبقه* کارگر را به رسمیت بشناسد. در این مورد حزب ما کشف ثوبنی نکرده است. کسانی که با تاریخ جنبش کمونیستی آشنائی دارند می دانند که شرکت کنندگان در کنفرانس چهارم کمینترن، در سال ۱۹۲۲، پس از بحث و بررسی، زیاده ایر. نتیجه منطقی رسیدند.

نکته جالب اینکه آن سازمانهایی بیش از همه به ضرورت قبول هرزومنی پرولتاریا از جانب دیگر نیروهای سیاسی در مرحله* انقلاب ملی و دمکراتیک "و یا" انقلاب دمکراتیک" تکیه می کنند که هنوز معتقد به وجود حزب طبقه* کارگر در ایران نیستند و در حال حاضر "پیش بسوی تشکیل حزب طبقه* کارگر!" را شعار عمده* خود تعیین کرده اند. همه می دانند که وقتی مسئله* هرزومنی طبقه مطرح می شود منظور حزب سیاسی آن است. (به فرض محال) اگر چنین حزبی وجود ندارد رهبری طبقه از چه طریقی باید تأمین گردد؟ سازمانهای چپ که تاکنون نتوانسته اند برای تجمع حتی در یک جبهه* واحد زبان مشترک پیدا کنند، چگونه می خواهند سرکردگی پرولتاریا را تأمین کنند؟ هیچیک از آنها به این پرسشها پاسخ نمی دهند و مسئله* اسکوت می گذارند.

حدود نصف جمعیت کشور را خانواده های دهقانی تشکیل می دهند. نیروهایی که به بحث مجرد پیرامون هرزومنی سرگرم هستند، دهقانان و جنبش دهقانی را بدست فراموشی سپرده اند. در این مسئله* مهم و حیاتی اصول لنینی نادیده گرفته می شود و از یاد می رود که بدون روابط معین با جنبش دهقانی نمی توان در کشورهایی نظیر ایران "تاکتیک کمونیستی و سیاست کمونیستی" را بکار گرفت (لنین، "بیداری آسیا"، به زبان فارسی، ص ۵۷).

در جهان معاصر، روند جنبش رهایی بخش طبق یک نسخه و یامدل حاضر آماده جریان ندارد و نمی تواند داشته باشد. چنین برخوردی به این معضل مهم می تواند فقط به درک و دریافت سکتاریستی از رشد صورتبندیهای اجتماعی و بالاخره به انحراف منجر گردد.

شرکت فعال طبقه* کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک مضمون اجتماعی آن را ژرفتر می سازد، چارچوب عادی بورژوا - دمکراتیک آن را در هم می شکند و

رژیمهای حاکم در این کشورها از امپریالیسم دستورنمی گیرند. اما، آن گروه از کشورهای "جهان سوم" که به بازار جهانی و اقتصاد جهانی سرمایه داری وابسته هستند، خواه ناخواه در اتخاذ سیاست داخلی و خارجی خود باید منافع دولتهای امپریالیستی را در نظر بگیرند. کشوری مانند ایران که در سیستم تقسیم کار بین المللی سرمایه داری در ردیف کشورهای صد در صد وابسته به بازار جهانی سرمایه داری است، چگونه می تواند "مستقل" اعلام شود؟ حاملان این تز حتی به اندازه* برخی از وابستگان حاکمیت جمهوری اسلامی از واقعیت عینی جامعه خبر ندارند.

حسن حائری زاده نماینده* مجلس شورای اسلامی می گوید: "انقلاب اسلامی" به خاندان و عوامل شاه ضربه زد، ولی "وابستگی اقتصادی که منتهی به وابستگی سیاسی نیز خواهد شد، هنوز محو نگردیده" است. و یا روزنامه* "کیهان" پس از اشاره به مناسبات بازرگانی ایران با انحصارهای غربی، کشورهای عضو "ناتو" و یا "بازار مشترک" که "ارتباط تنگاتنگ با مراکز امپریالیستی دارند" می نویسد: "ریشه* این ارتباط نیز در ساختمان اقتصادی کشور ما و مستکبری آن وجود دارد". نویسنده* "کیهان" اعتراف می کند: "در تاریخ قرن بیستم افراد زیادی تلاش کرده اند که با کشورهای امپریالیستی غرب رابطه* اقتصادی "آزاد" و "متقابل" و عاری از "روابط سلطه" در بخشهای استراتژیک اقتصاد کشور خود برقرار سازند، اما جز "نگاه عاقل اندر سفیه" تاریخ چیزی عایدشان نشد".

چگونه است آنچه را که تحلیلگر "کیهان" و یا آقای حائری زاده می بینند، سازمانهای چپ مدعی بکارگیری اسلوب تحلیل مارکسیستی نمی توانند تشخیص دهند؟

درباره* کشوری که تکنیک و تکنولوژی آن از بازار کشورهای رشد یافته* سرمایه داری وارد می شود و ماشین آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی ۷۲/۴ درصد، صنایع شیمیائی ۷۲ درصد و صنایع تولید فلزات اساسی ۶۲/۵ درصد از ارزش مواد خام و اولیه* خود را از انحصارهای فراملی تأمین می کنند، چگونه می توان از دستیابی به "استقلال" کامل سخن به میان آورد؟ وابستگی اقتصادی کشور به انحصارهای فراملی که پس از انقلاب بهمان شدت سابق باقی مانده، تجلی استراتژی نواستعماری امپریالیسم است. در چنین شرایطی نمی توان از عدم تأثیر این وابستگی بر سیاست سخن گفت و به معین دلیل نمی توان مبارزه* ضد امپریالیستی را در کشور ما پایان یافته تلقی کرد. امپریالیسم، سرکردگی امپریالیسم آمریکا، دشمن شماره* یک مردم کشورماست و رژیم ضد ملی و ضد مردمی جمهوری اسلامی با هزاران رشته* مرئی و نامرئی با آن پیوند دارد. مادر این پاره توضیح داده ایم و نیازی به تکرار نیست. آن سازمانهایی که مقوله* "ملی" را زیر انواع پوشش های ناصحیح و غیر علمی و از جمله به بهانه* "دفاع از منافع مستقل طبقاتی" حذف می کنند و بدینسان ضرورت شرکت در مبارزه* ضد امپریالیستی را زیر سؤال می برند، خود دانسته یا نادانسته بر واقعیت های موجود چشم فرو می بندند.

حاملان تز "انقلاب دمکراتیک"، خصلت بورژوا - دمکراتیک آن را تأیید می کنند. اگر این اصل صحیح است، در اینصورت با در نظر گرفتن اینکه در عصر ما هرگونه جنبش بورژوا - دمکراتیک فقط ملی می تواند باشد، باید به خصلت ملی مرحله* انقلاب کم بهانه داد.

ما در تعیین مرحله* انقلاب دو جنبه* دارای وابستگی متقابل روند انقلابی را مد نظر قرار داده ایم: چگونگی نقش طبقه* پیشرو و گسترش هر چه بیشتر پایه های اجتماعی آن. اگر بدست فراموشی سپردن جنبه* نخست می تواند به تضعیف نقش طبقه* کارگر و مبارزه* طبقاتی و نیز نادیده گرفتن ضرورت تحکیم پایگاه حزب طبقه* کارگر منجر گردد، کم بهادادن به جنبه* دوم می تواند به ارزیابی ناصحیح عامل ملی در انقلاب منتهی شود که در آخرین تحلیل جز به معنی نادیده گرفتن متحدان بالقوه* پرولتاریا و مالان در دادن به چپ روی خرده بورژوازی نیست.

برخی نیز فرمولهای مختلفی درباره* مرحله* انقلاب و حکومت برخاسته از آن ارائه می دهند که در واقع انتقال مکانیکی تجربه های دیگر احزاب برادر به شرایط کاملاً متفاوت ایران است. چنین برخوردی ناشی از بررسی سطحی رویدادها و حاصلش "تابع" اوضاع معین ساختن تاریخ است.

ما ضرور می بینیم در اینجا درباره* مسئله* هرزومنی طبقه* کارگر، که موضوع بحث میان سازمانهای چپ است، توضیحی داده شود. حزب توده* ایران، نظر خود درباره* ضرورت هرزومنی پرولتاریا و نیز مبارزه در این راه را در برنامه* خود ارائه داشته است. بجه علت حزب توده* ایران هرزومنی حزب طبقه* کارگر را شرط حتمی تشکیل جبهه تعیین نکرده است؟ به عقیده* برخی از سازمانهای چپ فرمولی که ما ارائه داشته ایم "عدول از سیاست مستقل پرولتاریا است" و گویا مارکسیست - لنینیست های واقعی حتماً باید تشکیل حکومت و یا جبهه را به قبول هرزومنی پرولتاریا، یعنی پذیرش رهبری سیاسی حزب طبقه* کارگر، مشروط کنند.

چنین استدلالی نادرست و فاقد منطق است. مسئله* هرزومنی، با وزن طبقه* کارگر در سیستم اجتماعی - اقتصادی موجود، جایگاه ویژه* آن در دگرگونی

شرایط تداوم انقلاب را فراهم می‌آورد. پس از پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک، به رهبری جبهه متحد خلق، مبارزه اجتماعی به سطح عالیتری ارتقا می‌یابد، مرزبندی میان منافع طبقاتی و سیاسی ژرفتر می‌شود و آرایش جدید نیروهای اجتماعی بوجود می‌آید که ارتباط متقابل دیالکتیکی رهائی ملی و اجتماعی را حفظ می‌کند. به همین دلیل ما مسئله تداوم انقلاب ملی و دمکراتیک را در گروتأمین رهبری حزب طبقه کارگر می‌دانیم. تازه در این مرحله نیز به هیچ وجه نباید ضرورت اتحاد نیروها را نفی کرد. حتی در صورت تأمین رهبری حزب طبقه کارگر در شرایط کشور ما، تحول دمکراتیک عام طولانی خواهد بود. به باور ما گذار موفقیت آمیز از مرحله ملی و دمکراتیک انقلاب فقط با تأمین رهبری حزب مارکسیست - لنینیستی طبقه کارگر، مراعات دقیق گذار و درک طولانی بودن زمان گذار امکان پذیر خواهد بود. طبیعی است که در این مرحله تعمیق هر چه بیشتر مناسبات با سیستم جهانی سوسیالیسم اهمیت شایسته دارد. کسانی که بدون تکیه بر قانونمندیهای عینی روند اجتماعی، بدون توجه به دیالکتیک عناصر عینی و ذهنی، بدون درک اهمیت نقش و آگاهی اجتماعی و شرکت توده‌ها انواع نسخه‌ها را تجویز می‌کنند، عملاً نیروهای انقلابی را در عرصه نبرد منفرد می‌کنند و امکان تبدیل مجموعه آنها به آلترناتیوی در مقابل رژیم جمهوری اسلامی را منتفی می‌سازند.

گرایانه "محکوم شده است.

رفقا!

در کنفرانس ملی ضرورت مبارزه در راه ایجاد جبهه متحد خلق مطرح شد. در قطعنامه اصلی کنفرانس می‌خوانیم: "تنوع ناهمگونی ساختار طبقاتی جامعه، که ناشی از عقب ماندگی نظام اجتماعی - سیاسی عینی موجود است، اولاً موجب تشکل و سازمانیابی نیروهای سیاسی متنوع گردیده، ثانیاً مانع از آن است که یک حزب یا سازمان سیاسی بتواند قدرت لازم را برای تجهیز توده‌های میلیونی کسب کند. ضرورت تشکیل جبهه واحد نیز زائیده این شرایط عینی جامعه است. کنفرانس بر آن است که در شرایط کنونی تشکیل جبهه متحد خلق - دربرگیرنده طیف وسیعی از همه احزاب، سازمانها و نیروهایی که به آماجای مردمی و ضد امپریالیستی انقلاب ۲۲ بهمن پایبند و خواهان تحقق شعار "آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی" هستند - ضرورت حیاتی دارد".

چنانکه ملاحظه می‌کنید کنفرانس ملی ضرورت تشکیل جبهه متحد خلق را از لحاظ تلوریک بدستی ثابت کرده است. ما سعی کرده‌ایم از انحراف به راست و چپ پرهیز جوئیم. می‌توان گفت که گذشت زمان و وضع کشور صحت این ارزیابی حزب توده ایران را به ثبوت رسانده است.

حزب توده ایران در راه اتحاد نیروهای چپ مبارزه کرده و می‌کند. در عین حال ما وظیفه خود می‌دانیم تا نیروهای غیر مارکسیستی مترقی را که با وجود رد فلسفه مارکسیستی، جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم را قبول دارند، مد نظر قرار دهیم. هم اکنون در کشور انواع سازمانها و عناصر مترقی و غیر مارکسیستی به فعالیت زیر زمینی و در مواردی حتی علنی، زیر پوشش‌های گوناگون، سرگردند. باید در اتحاد با نیروهای غیر مارکسیست معیار ما موضوع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آنها باشد. این نیروها معمولاً از تحول بنیادی ساختار اجتماعی در جهت ضد سرمایه‌داری حمایت می‌کنند.

پلنوم کمیته مرکزی باید این موضوع را مورد بررسی قرار داده و رهنمودهای لازم را تدوین و تصویب کند.

موضوع مهم دیگر در ارتباط با دستیابی به هدفهای استراتژیک، تجهیز هر چه بیشتر نیرو در مرحله کنونی مبارزه است. به عقیده ما پلنوم کمیته مرکزی باید مسئله ضرورت و یا عدم ضرورت تشکیل یک جبهه وسیع را که باید گروههای اجتماعی بیشتری را دربرگیرد، مورد بررسی قرار دهد. نباید فراموش کرد که امکان مانور جبهه متحد خلق محدود است. پایگاه اجتماعی انقلاب در این جبهه را بطور عمده آن نیروهای سیاسی - اجتماعی تشکیل می‌دهند که قادر به اتخاذ موضع ضد سرمایه‌داری و یا حداقل تحدید سرمایه‌داری هستند. بدیهی است که بیکار در راه تشکیل جبهه متحد خلق کماکان ادامه خواهد یافت. طرح تشکیل جبهه وسیع تر نه تنها به معنای نفی جبهه متحد خلق نیست، بلکه گامی است در جهت فراهم شدن زمینه‌های تشکیل آن. حرف بر سر برخورد خلاق به مسئله تأمین اتحادهای وسیع است. در این اتحاد نیروهای اجتماعی گوناگون که دارای منافع مشترک، پیرامون این با آن مسئله مهم و در مواردی حیاتی هستند، شرکت می‌کنند. در شرایط مشخص جامعه ما، مثلاً آزادی و صلح می‌تواند طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی را به عرصه مبارزه جلب کند. طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان، دانشجویان، کارمندان، بورژوازی متوسط و کوچک و حتی بخشهایی از بورژوازی، لیبرال خواهان آزادی و صلح هستند. بدینک سخن، انسانهای دارای مشاغل گوناگون و وابسته به طبقات و گروههای، اجتماعی مختلف که منافع خود را در استقرار حکومتی دمکراتیک و صلحدوست می‌بینند در جبهه واحدی گرد آیند. اگر نیروهای انقلابی موفق به تشکیل چنین جبهه‌ای گردند، بی‌شک پایه‌های اجتماعی رژیم حاکم را تنگتر خواهند کرد.

تصور اینکه تنها از یک راه می‌توان به سوسیالیسم رسید، تصویری نادرست و مغایر با جهان بینی ماست. لنین می‌گفت: "تمام ملتها به سوسیالیسم خواهند آمد، این امر ناگزیر است. ولی همه آنها کاملاً یکسان به سوسیالیسم نخواهند آمد. هر ملتی در این با آن شکل دمکراسی، در این یا آن نوع دیکتاتوری پرولتاریا، در این یا آن درگرونیهای سوسیالیستی جهات مختلف زندگی اجتماعی، خودویژگیهایی وارد خواهد ساخت" ("پیداری آسیا"، ص ۵۱).

تند و تیز کردن شعارها و انتقال مصنوعی تجربه‌های دیگر احزاب به شرایط ایران به معنای انقلابی بودن نیست. شعار و تزی که با بررسی و تحلیل دقیق اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی همراه نباشد، روی کاغذ باقی خواهد ماند. شعار و تزی و نظریه باید حزب طبقه کارگر را ضمناً به کاتالیزور روند انقلابی تبدیل کند. آرزوها و برداشتهای ایدئولوژیک و سیاسی خود را آرزو و برداشت توده‌ها و واقعیت عینی پنداشتن چیزی جز "چپ گراشی" نبوده و نیست.

امکان رهبری سیاسی حزب طبقه کارگر در ارتباط جدائی ناپذیر با تغییرات عمیق در ساختار اجتماعی و ذهنیت توده‌هاست. معمولاً بعین وجود ساختار محافظه کارانه اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در جامعه، ایجاد درگرونی در جهت اعمال رهبری حزب طبقه کارگر نیاز به مبارزه پیگیر و مستمر سخت دارد. مهمترین مسئله در این میان گسترش پایگاه حزب در میان توده‌هاست.

همچنین باید یادآور شد که ماهیت بورژوا - دمکراتیک انقلاب ملی و دمکراتیک به هیچ وجه به این معنی نیست که رهبری آن باید بدست "دمکراتهای بورژوا" سپرده شود و حزب طبقه کارگر از مبارزه در راه کسب رهبری سیاسی صرف‌نظر کند. این موضوع به صراحت و روشنی در برنامه حزب گفته شده است. آن افرادی که با توسل به تحریف و "سند سازی" می‌خواهند حزب ما را با اصطلاح به عدول از "سیاست مستقل پرولتاریا" متهم سازند، آشکارا سفسطه می‌کنند. حزب طبقه کارگر بدون فعالیت پیگیرانه و مبارزه سخت در جهت جلب توده‌ها نمی‌تواند رهبری سیاسی انقلاب را بدست گیرد. ما هم روی این موضوع حیاتی تکیه کرده‌ایم. هر کسی مخالف این نظر است و قبول سرکردگی پرولتاریا را شرط شرکت در جبهه می‌داند و یا معتقد است که بدون سرکردگی پرولتاریا تشکیل هر نوع دولت موقتی پس از سرنگون کردن رژیم از جانب جبهه واحد ناممکن است، عملاً شرایطی را پیش می‌آورد که به از دست رفتن استقلال جنبش پرولتری منتهی می‌شود.

کسانی که سیاست انطباق قالبی شرایط انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ روسیه را بر شرایط ایران معاصر در پیش گرفته‌اند، چرا همه اصول مورد توجه بلشویکها را نادیده می‌گیرند؟ بلشویکها در شرایط مشخص آن ایام روسیه در مبارزه علیه تزارسم، حمایت خود را از بورژوازی لیبرال دریغ نکردند و در عین حال ضرورت مبارزه بی‌امان سیاسی و ایدئولوژیک با آن را نیز نادیده نگرفتند. حزب بلشویک که در آن ایام یک قدرت سیاسی یالنده بود، اهمیت فوق العاده‌ای به جلب حمایت توده‌ها می‌داد. بلشویکها برای جلب چنین حمایتی توده‌ها را نه بر اساس فرمولهای خود ساخته، بلکه بر پایه تجربه سیاسی خود آنها آموزش می‌دادند. نیروهایی که چپ و راست از تجربه بلشویکها سخن می‌گویند، چرا توجه نمی‌کنند که بلشویکها با وسیع ترین توده‌های زحمتکش، در درجه اول با پرولتاریا، و نیز با توده‌های زحمتکش غیر پرولتری ارتباط برقرار کردند و حتی در آمیختند؟

آنچه امروز از جانب نیروهای یاد شده بنام "بینش نو" عرضه می‌شود، بینش کهنه‌ای است که بموقع خود به عنوان "آئین گرای سکتاریستی و چپ

رژیم، که با پدیده‌های بحرانی ژرف در عرصه‌های گوناگون زندگی جامعه روبروست، برای تأمین ثبات خویش به ترور و اختناق و الغای هر گونه حقوق و آزادیهای دمکراتیک متوسل می‌گردد. رویدادهای اخیر در کشور نشانگر آن است که پرده از چهره واقعی رژیم استبداد قرون وسطایی نه تنها در برابر زحمتکشان، بلکه در برابر گروههای اجتماعی معینی که از آن حمایت می‌کردند نیز بیش از پیش برداشته می‌شود. و همچنین کمتر خانواده زحمتکشی را می‌توان یافت که از مرگ و فقر و تنگدستی و دیگر پیامدهای شوم ناشی از جنگ رنج نبرد.

ادامه دارد...



آدرس پستی:
NAMEH
MARDOM
NO: 193
P.B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

9 Feb. 1988

جبهه متحد خلق ضامن پیروزی انقلاب است